



1

1

2

2

3

0

5

8

7

6

4

11

11

11

31

01

51

11

71

61

4

11

11



در بیان مجملی از احوال احمدشاه
افغان درانی و آمدن او بر سر قلعه هرات و
سوانح آن ایام

احمدخان ولد زمان خان ابدالی سدوزه قبل از ایام سلطنه
نادرشاه در دار السلطنه هرات متوطن و رئیس قوم خود
بود در ایام تسلط محمود و اشرف باصفهان در هرات هم
انقلاب روی داده ذوالفقارخان ابدالی زمان خان را بقتل آورده
علم ریاست بر افراشت احمدخان ولد او از خوف ذوال
فقارخان گریخته بقندهار رفت در میان فرقه غلزه اوقات
میگذرانید و هنگامیکه نادرشاه قلع و قمع جماعه غلزه و تسخیر
قلعه قندهار را پیش نهاد خاطر کرده با عساکر نصرت مسافر
به نزدیک قندهار رسید چون عبدالغنی خان و رحیم خان
افغان ابدالی و سایر سرکردگان افغان با لشکر جرّار در رکاب
نصرت انتساب بودند جماعه غلزه از احمدخان به سبب
سرداران ابدالی بدمطنه شده او را مقید نگاه داشته که مبدا
خیال فاسد افتاده خلل در کار نماید بعد از جنگ و جدال
بسیار که فتح قلعه قندهار نصیب اولیای دولت قاهره نادری
گردید احمدخان محبوس را سرکردگان افغان از حبس بر آورده
حقیقت حال او را بعرض رسانیدند نادرشاه احمدخان را برتبه
صاحبیت یساولی سرفراز و در حضور حاضر بودن مأمور فرمود
چندین سال که در رکاب نادری بود با فرقه ابدالی طرح آشنائی و
دوستی انداخته بسبب تناسب ذاتی با یکدیگر آمد و شد

میکردند تا در اواخر که نادرشاه عزم سفر خراسان نموده یک منزلی خموشان که مخیم سردقات جاه و جلال گردید درویشی عاقبت اندیشی با کلاه پشمی در سر با احمدخان بر خورده بی اندیشه سطوت نادری باو گفت که در ناحیه وجهه تو اثار پادشاهی بنظر من میاید یک توپ کرپاس بده تا برای تو خیمه چند با سرپرده دوخته وردی بخوانم که در این زودی سرپدراری تحت سلطنت گردی احمدخان سخن او را تحمل بر طمع یک توپ کرپاس نموده توپ کرپاس باو داد و درویش مذکور همان از همان کرپاس ده خیمه بسیار کوچک و سرپرده 10 بدستور سرپرده پادشاهان بریده و بدست خود دوخت و همه جا همراه و در پهلو خیمه خان موصوف خیمهای کوچک را مثل اطفال برپا کرده و بخواندن او را مشغول میبود اتفاقاً بعد از سه روز قتل نادرشاه بوقوع پیوست لشکر افغان و اوزبک که از قزلباش مخوف و بعد از قتل شاه رهگرای قندهار گردیدند 15 احمدخان موصوف هم همراه بود سه منزل که از محل قتلگاه طی کردند همه جا درویش مذکور با لشکر مسطور همراه و بخواندن دعاً و در منازل [به] ایستاده کردن خیمهای طفلانه اشتغال داشت سرکردگان افغان با یکدیگر مشورت نمودند که ما را در این راه دور دراز شخصی که با ما و نهی او باشیم ضرور و بدون سردار 20 رسیدن بقندهار با جمعیت از شر قزلباش امر محال و بسیار مشکل است و در تقویر سردار دست و پای میزنیم تا برسیدن منزل مقصود هرچه پیش آمد جمیع سرداران و لشکریان باین امر متفق شده قبهه این کار را بنام احمدخان زدند همگی

یکجا شده خان موصوف را بسرداری قبول و دستة علقی را چیده آورده و بجای جیغه بر سر او نصب کرده ملقب باحمد شاه و از آنجا روانه قندهار گردیدند و در ورود بقندهار محمد تقی خان شیرازی که حسب الحکم نادری با توکرخان حاکم کابل و غیره که مأمور بگرفتن خزانه کابل و لاهور و پنجاب و سایر 5 امکنه بودند با خزانه و پیشکش حکام و عمال امکنه مذکور که عزم رکاب نادری و از قتل شاهی اطلاعی نداشتند یک روز قبل از ورود احمدشاه و لشکر افغان چمن قندهار را منزل نموده بودند احمدشاه از حقیقت مطلع شده تاخت بر سر آنها آورده خزانه نادری را بتصرف آورده اقبالی و اسباب آنها را نیز 10 منتصرف و محمدتقی خان را بمحبت و دل آسا در نزد خود نگاه داشته قتل نادرشاه را ظاهر نمود از اطلاع این معنی محمدتقی خان با چند نفر از جماعه قزلباش خدمت احمد شاه را قبول نموده حسب القیومده احمدشاه قزلباش متفرق را که در سمت کابل و لاهور و غیره امکنه بودند نزد خود خوانده 15 بنوکی احمدشاه دلالت واستمالت نموده جمعیتی فراهم آورده و با احمدشاه بقندهار رفت مردمان قندهار از حقیقت احوال احمدشاه اطلاع یافته بگرفتن او در خفیة مصمم گشتند و در ظاهر کس با جمعیت خود بعزم استقبال بر آمدند و در وقت ملاقات با احمدشاه یکی از سرداران افغان که رتق و فتق امورات 20 و مهمات باو محمول بود به بهانه احمدشاه او را در مقام بازخواست

کردند. Z. 3, ms. hat: علقی. Z. 1, ms. hat:

در نزد خونکاه: Z. 11 und 12, ms. hat:

آورده بزیر پای فیمل انداخته که فیمل او را مصمحل نموده و دو نفر دیگر از اعظم آن فرقه را بقتل رسانیده با جمعیت شایان داخل قندهار و سگه [و] خطبه بنام خود جاری ساخت و روز بروز رعب او در دل مردمان دور و نزدیک افتاده کار او بالا گرفت و از ایلات یوسفزیه و عمرزیه و سدوزیه و سایر طوایف که در کوهستانات و صحراها بودند از فرقه غلبه و ابدالی فرام آورده با فرقه قزلباش که قلیلی بودند عدت نشکریانش از چهل هزار مجاوز بود عنیم تسخیر ولایات هندوستان نموده بعضی از محلات غزنین را تاخت و تاراج کرده که در این بین عربضه 10 بهبودخان و امیرخان از هرات باو رسید و حقیقت شاه رخ شاه و خلع شاه سلیمان و نفاق قزلباشیها در یافته فسخ اراده بلاد هندوستان نموده با لشکر جرار وارد محال هرات و فرمان باسم بهبودخان و امیرخان نوشته محصور طلبید فرقه قزلباش از رفتن خوانین به نزد احمدشاه مطلع شده بگرفتن 15 خوانین با یکدیگر هندوستان گشتند خوانین مذکور از این اراده پیشیمان شده با لشکریان حفاظت بروج و قلعه پرداخته جواب احمدشاه حواله بتسویب و تفنگ نمودند احمدشاه بغصب آمده یورش بقلعه برده دلاوران محصور بضرب تسویب و تفنگ جمعی کثیر لشکر افغان را بحاک هلاک انداخته بودای عدم 20 فرستادند احمدشاه آن روز بی نیل مقصود بر گشته با سرداران فوج خود کنگاش کرده هگنی متفق اللفظ گفتند که اگر قلعه

Z. 6. Vor فرام ist wohl zu ergänzen etwa: جمعیت کثیر.

هرات را گذاشته برویم در هیچ جا سرخرو نخواهیم شد تا جان در بدن و رمق در تن داریم میکوشیم دست از طلب ندارم تا کام من بر آید یا تن رسد بجائان یا جان زتن بر آید هگنی باین معنی هندوستان گشته روز دیگر بدستور روز پیش 5 معرکه جنگ و جدال آراسته یورش بقلعه برده جمعی دیگر در معرض فنا دستگیر قضا گردیده بسرای آخرت شتافتند القصة مدت نه ماه متوالی بر آن قتال و جدال اشتعال داشت چهه مقصود در آینه مطلوب بهیچ نوع رخ ننموده و هه روز جمعی بسرای قالی میشتافتند احمدشاه و سرداران افغانه مجدداً با یکدیگر 10 تجدید عهد کرده حوالها و نردبانها ترتیب داده مصمم یورش گردیدند مشروط آنکه تا دروازه قلعه از گلوله سر بسته توپ و تفنگ که نمونه رعده و بترق و فرمان قضا جریان واجب الادغان حضرت ملک الموت علیه السلام که بامر ملک علام در آنها مشرک است هرگز در یابد دیگری را عنان اختیار از دست 15 نرفته خواندن کلمه انا لله وانا الیه راجعون متکلم و دقیقه مکث را جایز نداشته بمردی در آن ساعت مساعت ورزیده قدم جلالت پیشتر گذاشته از نینک لمحک درنگ در عرصه جنگ محترز باشد تا شاهد مطلوب در آغوش آید و تا قلعه مفتوح نگردد احدی اراده بازگشتن نکنند سرداران افغان و

Z. 5. in der Hds. sehr undeutlich; die Lesung ist mehr Vermutung.

Z. 13, Korân, Sûre 2, Vs. 18. Z. 16, Sûre 2, Vs. 151.

احمدشاه و لشکریان رضا بقضا داده فاجعه خواندند محصورین
 از خیالات افغانه مطلع شده بیس از پیش بفر خود افتاده
 در محافظت بروج و سد راه آن جماعه سعی موثره بعمل آوردند
 روز دیگر که صبح کاهان توپ از دره‌خانه گلوله آتشبار مهرا
 5 از دهن در انداخت عرصه جهان را از سیاهی سیاه ظلمت
 پرداخت افواج بحرامواج افغان بدستور خود عده بسته سگی را
 کشته بسمت قلعه انداخت بعد از خود کسی یورش بقلعه
 انداخته دلاں قلعه لشکر خیره سر افغان را هدف گلوله توپ و
 تفنگ کرده جمعی کثیرا بحال هلاک انداخته بسرای عدم
 10 فرستادند جماعه افغانه نظر بعهد و پیمان دوشینه التفات
 بمقتولان نکرده پای جلالت بیشتر گذاشته افتان و خیزان از
 گلوله رس توپ و تفنگ گذشته نیم جان خود را بخاکریز قلعه
 رسانیدند محصورین بدفع آنها پرداخته از شراره اخگر باروت و
 انداختن قاروره خرم هستی جمعی دیگر را بآتش سوختند بیاد
 15 فنا دادند تا غروب آفتاب فریقین پای قرار فشرده در گیر و دار
 بودند در هنگام شام حسب الحکم احمدشاه یکنفر از دلیران
 افغان برای گذرانیدن پیغام آواز بر کشیده گفت که شاه ما
 میفرماید که ما بگفته و طلب شما باینجا آمده ایم این چه
 کشتش و کوشش از چیست لاله که کار باین جا رسید نه
 20 شمارا طاعت بیرون آمدن و نه ما را فرصت بر گشتن است

Z. 4, die Hds. hat دهاله statt دهانه.

Z. 7, خودکشی? Etwa خودکشی?

Z. 8, Wohl دلاوران statt دلاں der Hds. zu lesen.

جنگ را موقوف کرده بسرداران خود این پیغام رسانیده جواب
 با صواب بدهند که شاه ما منتظر جواب است تا یکنفر از
 لشکر افغان باقیست از قلعه دست بردار نخواهم بود امیرخان
 و بهبودخان از شنیدن این پیغام متفکر شده با یکدیگر
 گفتند که نه ماه است که هر روزه در جنگ و جدال میباشیم 5
 و مگر از شاه رخ شاه استمداد کرده کومک طلبیده ایم نفرستاده
 و انوقه ۴ در قلعه با تمام رسیده و کومک افغان ۴ روزه میرسد
 چون خود درخواست آمدن احمدشاه را کرده بودیم و او نظر
 باین پیغام طالب صلح میباشد حالا مصلحت در صلح است
 که دلاوران را طاعت قلعه داری بدون انوقه نیست این وقت را 10
 غنیمت دانسته پیغام صلح با احمدشاه دادند دلاوران دست از
 جنگ کشیده بفر صلح غافل از خود شده جماعه افغان که
 دلاوران را غافل دیدند از طرف نردبانها بر بدن قلعه گذاشته
 بالا رفته خود را باندرون برج رسانیدند آواز گیر و دار بلند شده
 سرداران قلعه که در فکر صلح فردا بودند خود را با دلاوران 15 بآن
 طرف رسانیده جماعه افغان را از برجه بیرون کرده بدفع آنها
 مشغول بودند که از آن طرف افغان بدر قلعه چسپیده از
 نردبانها بالا آمده جنگ در گرفت چند نفر افغان خود را بدروازه
 رسانیده در تاریکی شب که مردم مشغول جنگ بودند دروازه را
 وا کرده لشکر افغان داخل گشته جمعی که محافظت دروازه 20
 مأمور بودند بقتل رسانیده گگی لشکر بقلعه داخل و تا طلوع
 صبح تیره قتال و جدال جدی اشتعال داشت که دوست و
 دشمن یکدیگر را نشناخته به تیغ تیز و خنجر خون ریز ترک و

تارک هرا شکافته خاک آن مکان وسیع البنیان رنگین تر از لالهٔ حمرا
 و از ضربت یلمان ثبات قدم دلاوران حکم عقیق یمن بهم
 رسانیده و مریخ فلک از هیبت خونریزی تهمتان بامان آمده
 مانند سمک سینه بر زمین گذاشت و صدای های هوی دلبران
 ۵ و نالهٔ زخم داران و فریاد ضعیفان بگوش گردون می رسید قیامت
 عجیبی آشکارا گردید که بهرام فلک انگشت تحیر بدنان
 گرفت احمدشاه در آنی که در بیرون قلعه بود و پیمان طالب
 صلح گردید چون [از] طرفین جمعی کثیری بقتل رسیده و
 باقی دلاوران فریقین را که قریب دو روز و یک شب بود بدست آن
 ۱۰ لب تر نکرده دائم در زد و خورد بودند دست از کار و پای از
 رفتار مانده رضا بصلح دادند بهبودخان و امیرخان به نزد
 احمدشاه آمده بعد از کدهای خود منقلب رفقت بودند... از رفتن
 خوانین به نزد احمدشاه مطلع شده فرصت یافته به نهیب و
 غارت شهر پرداختند آن شهر را نمونه شهر ری ساخته بیکان
 ۱۵ خود برگشتند احمدشاه چند روز در آنجا مقام نموده بهبودخان
 و امیرخان را ظاهرأ رعیت کرده باطنأ در حبس نظر میداشت
 بعد از آن که لشکریان را افاقه حاصل شد بارهٔ تسخیر ارض
 اقدس کمر بسته چون جلالت و تهور محصورین را در این عرض
 که قلعه را در محاصره داشت مشاهده کرده بود از ایلات قندهار

Z. 8, از fehlt in der Handschr.

Z. 12. Vor den Worten از رفتن muss etwas ausgefallen
 sein, da dem folgenden Satze das Subject fehlt; etwa جمعیت
 جمعیت... schlecht passen würde; auf die aber das برگشتند از افغانان
 vielleicht eher قزلباش; d. h. die Soldaten des Behbūd Khān.

و سایر طوایف که در تخت اختیار داشت در ایام محاصره
 کومک و اینجاری طابیده بود در این اوقات قریب دوازده هزار
 نفر سوار و پیاده تازه از افغانان رسید بهمسکر شاه در آنی داخل
 و شاه مذکور بکوکبه تمام روانه ارض اقدس گردید بعد از طی
 مراحل وارد محال جام و لنکر و بتهیمت فوشون و دیدن سان ۵
 مشغول گشت

در بیان احوال و استقلال امیرعلم خان خزیمه و قتل او
 بدست جعفرخان و جماعهٔ اکبراد امیرعلم خان وند اسمعیل
 خان خزیمه که بعد از فوت والد همیشه از طفولیت متلزم
 رکاب نادرشاه و تربیت یافته آن ظل الله و یوفور عقل و کیاست 10
 موصوف و به تدبیر و تهور بین الأمم مشهور آفاق و از جمیع
 سرکردگان خراسان در مرتبه و جمعیت طاق بود سبق ذکر
 یافت که در چند روزه عهد شاه سلیمان وکیل الدوله بترق
 و فتق مهمات و امورات میپرداخت چون در غیبت او یوسف
 علی خان جلایر و زال خان برادرش مصدر حرکت قبیح گردیده 15
 در جزو با سرداران دیگر اتفاق کرده و شاه سلیمان را گرفته از
 سلطنت خلع و دیدهٔ او را از بینائی عطل ساخته شاه رخ شاه
 معیوب را بر سریر سلطنت متمکن گردانید امیرعلم خان را این

Z. 2, Die Lesung ist sehr unsicher; zu er-
 klären vermag ich das Wort nicht.

Z. 11. Die Handschrift hatte erst موصوف an Stelle des
 مشهور; dann ist die erste Silbe مشه zu verbessert, das
 مشهور aber stehen geblieben, so dass die Handschr. مشهور
 صوف hat.

مراتب بر طبع ناگوار آمده همیشه در مقام انتقام میبود در این اوقات با جمعیت بسنت قلعه کلات رفته با یوسف علی خان و برادرش مقابل گشته کار بجدال کشید آخر الامر یوسف علی خان و زال خان را با چند نفر از اقوام در نزدیکی کلات گرفته مقید و ۵ محبوس و بارض اقدس آورده حسب الصلاح سرکردگان قوشون آنها را بقتل رسانیده از ارض فیض بنیان با جمعیت خود بر آمده بفکر خود سری افتاده علم استقلال بر افراشت چون شاه رخ شاه را بعزت بی چشمی اختیاری در امر سلطنت نبود از امرا ۴ بسبب نفاق شاهزادگان که یکی موسوم به نصرالله میرزا و ۱۰ دیگری مستی بنادر میرزا که اولاد اکبر و وسط شاه رخ شاه بودند احدی مطیع و منقاد نگردید از سلطنت بجز نامی مذکور نبود امیر علم خان جمعیتی موقر را از فرقه نخعی و لالوی و خزیمه و سایر ایلات با خود داشت جماعه اکران و ایلات دیگر که مطیع او نبودند کس بنزد آنها فرستاده بتابعیت خود دلالت ۱۵ و استمالت نمود بعضی از سرداران اکوان باطاعت او در آمده باقی که سرکشی نموده کار بکنگ و جدال کشید امیر موصوف بر سر آنها رفته بجزیر و عنف بر آنها مسلط شده و اکثری را نهیب و غارت کرده چند نفر از سرکردگان اکراد را چشم کنده و ۱۶ شیره دولیخان کرد شادرو را بحباله نکاح خود آورده هر ۲۰ کجا صاحب اختیار و اقتداری در خراسان بود ۱۷ مکی از راه اکراه بار اطاعت امیر انجم سپاه را بر دوش کشیده منتظر فرصت وقت میبودند و امیر موصوف ۱۸ اکثری از سرداران گردن کشرا معیوب و مقتول نموده بعزم تسخیر نیشاپور و تنبیه جماعه

بیات که در ایلات مشهور اند روانه و در ورود به نزدیک نیشاپور کس فرستاده مردم آجارا باطاعت خود دعوت نمود خلق نیشاپور فرستاده او را جواب داده بی نیل مقصود بر گردانیدند امیر علم خان لشکر را مأمور بیورش و در گرفتن نیشاپور جد و جهد بلیغ کار میفرمود مردم قلعه ۱۹ تحصن اختیار ۵ نموده بامر قلعداری و محافظت بیروج قیام داشتند که خبر ورود احمد شاه در آتی یا لشکر قیامت اثر [به] جام و لشکر رسید امیر علم خان دست از محاصره قلعه نیشاپور کشیده بفکر رزم احمد شاه افتاد سان لشکر خود را دیده سی و پنج هزار جوان جنگ دیده رزم آورده نیزه دار خنجر گذار که هر یک رستم زال را بنظر در میاوردند ۱۰ لشکر نویسان فرزانرا بنظر خان عالمکان رسانیدند بعد از ملاحظه فرد پنج هزار سوار خون خوار مقدمه لجیش لشکر مقرر نموده بنای کوچ را بقرا گذاشت امرای کرد و سرداران ایلات که ۱۱ از امیر عدیم الفظیر آورده خاطر و در کمین فرصت و چنین وقتی را از خدا میخواستند بنار بر نفاق گذاشته ترک ۱۵ وفاق ۱۶ خداستان گردیدند چون ایذا و تعدی و نهیب و قتل در باره عماد از سرکشان عالم کون و فساد منافی خواهش آفریدگار و محرک سلسله غضب خداوند جبار و باعث تحریب بنیان دولت پادشاهان و خواقین ذوی الاقدار است بدسلوکی امیر عالیشان با سرداران و ایلات خراسان سلسله جنیان در پای غضب ۲۰ خالق انس و جان گشته تدبیر سرداران با تقدیر موافقت کرده

Z. 7, به fehlt in der Handschr., ist aber durchaus nötig.

Z. 16, Die Handschrift hat ایضا.

صبح شاهان که کوبه از این مهر خاوری در عرصه جهان آغاز
 جلوه گری کرد امیر بیخبر از تقدیر ملاحظه لوائ استقلال را
 بسمت جام و لنگر در حرکت آورده با لشکر نفاق اثر روانه
 گردید در بین راه سرداران نفاق پیشه بی اندیشه هر یک با
 ۵ جمعیت خود با وطن خود بر گشته امیر با قلیل جمعیتی
 مانده چون روز خود را سیاه و سخت را و از خون دید از اندیشه
 نترس از خون خوار بیقرار گردید خود را بقلعه نون که بسیار
 مستحکم و در تصرف داشت رسانید بنه و عراق و حرما با
 امیر معصوم خان برادر خود در آنجا گذاشته دوستی دولبخان
 10 کرد شانرا سیر حفظ پنداشته با جمعیت قلیلی که همراه داشت
 به نزد دولبخان موصوف رفته جمع آوری قوشون مشغول
 گردید که بعد از جمعیت بمقاتله احمد شاه پیران سرداران اکراد
 از حقیقت مطلع شده کس به نزد دولبخان فرستاده پیغام
 دادند که خونی ما را در نزد خود نگاه داشتن خلاف ضابطه
 15 ایلیت و خارج قاعده غیرتست اگر ایلیت منظور است بدن
 مکر و خدعه امیرا به نزد ما بفرست و الا آماده جنگ باش
 دولبخان موصوف چون تاب مقاومت ایلات را نداشت و نگاه
 داشتن امیرا در حوصله خود ندید او را بسمت اسقرار که مردم
 آنجا با او موافقت داشتند فرستاد و جماعه اکراد پی باین
 20 معنی برده فی الفور لشکری سوار شده قلیل را باقی بود که امیر

Z. 12, Fehlt vor جمعیت vielleicht etwas wie آوردن؟

Z. 15, ایلیت hier und im folgenden unsicher. Etwa
 «Stammesfreundschaft, landsmannschaftliche Gesinnung»?

داخل اسقرار شود که جماعه اکراد باو رسیده از چهار طرف
 سد راه گردید و جهد بسیار او را گرفته مقید و محبوس
 و بمشهد مقدس خدمت شاه رخ شاه بردند حضرت شایق
 چون او را منشای کوری خود میدانست اول او را کور کرده
 جعفرخان کرد که امیر موصوف در آیام اختیار او را کور کرده 5
 بود سپرد که بهر عقوبتی خواسته باشد او را به کشد جعفرخان
 مذکور بعوض خون چشم خود او را در زیر چوپ بقصاص
 رسانید

در بیان آمدن احمد شاه درانی بر سر نیشاپور و محاصره نمودن
 قلعه و بی نیل مقصود برگشتن بر هرات از این طرف احمد شاه 10
 درانی چون اوضاع سلطنت و حکمرانی مختل و امرا و سرکردگان
 را با یکدیگر در مقام نفاق دید با هفتاد هزار سوار جزار خون
 خوار از مقام جام و لنگر حرکت نموده با کوبه فرعون وارد
 ارض نون و قلعه را محاصره نموده آن سرزمین را مخیم سراق
 جلال نمود امیر معصوم خان برادر امیر علم خان با قلیلی جمعیتی 15
 که داشت بمحافظت قلعه پرداخته بانتظار کومک از طرف برادر
 های هوی میگرد که خیر قتل برادرش رسیده گریبان بیطاعتی را
 چاک کرده از رسیدن کومک مأیوس و بسبب قلت لشکر و عدم
 معاونان راغب صلح گردید شاه درانی او را خاطر جمع نموده به
 نزد خود طلب داشت امیر موصوف خدمت شاه درانی آمده 20
 کلید قلعه را به نظر او رسانید شاه موصوف اول بصیط اموال
 پرداخته بعد از استرداد نقود و جواهر و سایر اسباب یک طرف
 آن قلعه را که در متانت و استحکام تالی اش سد سکندر بود

خراب نموده و از آنجا در کمال خرمی و سرور بعموم تسخیر
 نیشاپور یا لشکر مغرور کوچیده وارد نیشاپور و لشکرا محاصره
 قلعه مأمور نمود جعفرخان بیات که در آن اوقات موجب حکم
 شاهرخس حکومت آن دیار مقرر بود در قلعه با دو هزار سوار
 ۵ میبود از در تدافعه بر آمده فیما بین هر روزه نایره جدال و
 قتل اشتعال داشت و شاه در آنی لشکرا مأمور بیورش کرده از
 یورشهای پی در پی جمعی کثیر از لشکر افغان از برتا و پیر
 هدف گلوله و تیر گشته مطلقاً کاری از پیش نبردند و از
 تپه‌های جلو که پناه داشتند رخنه در اساس دیوار و بروج قلعه
 10 بهم نرسید شاه افغان که سرمست باده غرور بود چند ضرب
 توپ جلورا حکم بشکستن کرده در عرض قلیل توپ بسیار
 بزرگ قلعه کوب استنادان توپریز رخنه و سوار بر عراده و بسمت
 شمالی نیشاپور که در [آنجا] ارک واقعه است توپرا بسته و
 بضرر گلوله توپ قلعه کوب برچرا خراب نموده با زمین هموار و
 15 برابر کرده اراده بیورش نمود که جعفرخان با دلاوران محصور رخنه‌ها
 از سنگ و کلوخ و قلی و کلیم بسته و خود در دم رخنه مانند
 سد اسکندر سد راه شدند در آن وقت روز باخر رسید
 بیورش را موقوف بفردا نمودند جعفرخان و محصورین چون یک
 سمت قلعه‌ها حکرا و دشمن را خیره‌سر و فیروا دیده بحیال
 20 بیورش فردای افغانان تدبیری اندیشیده در دل شب جمع اهل
 قلعه‌ها از صغیر و کبیر بکنندن و حفر چاه در میان خندق

Z. 1, Die Handschrift hat خورمی.

Z. 13, آنجا fehlt in der Handschr.

مأمور و هر پنج نفر یک چاهرا بر ذمه خود گرفتند که پیش
 از صبح بانمام رسانند چنانچه پیش از دمیدن صبح صادق
 یکصد و هفتاد و هشت چاه بانمام رسیده و سر چاهرا بحس
 و خاشاک پوشیده هگمی بر سر رخنه و بروج رفته مستعد و
 5 مهیبی قتل گشتند

چو روز دگر مهتره آتشین بر آمد ز حلقوم توپ زمین
 شرارش همه کوه و هامون گرفت شعاعش زمین تا بگردون گرفت
 در سرزدن آفتاب عالمتاب لشکر افغان مانند مور و ملخ اطراف
 قلعه‌ها گرفته توپ قلعه‌کوترا بر رخنه بسته بضرر گلوله رخنه‌ها
 10 هوار نموده بیکبار بیورش آوردند و محصورین با تیغهای آخته سر
 رخنه و بروجرا گرفته و تفنگچیان بروج داد مردی و مردانگی
 داد از لشکر دیو صورت افغان زبانه از دو هزار کسرا ضرب گلوله
 صاعقه‌بار نموده لشکر افغان خیرگی را از حد گذرانیده خودرا
 بخندق رسانیده جمعی کثیر در چاهها سرنگون رنج و عسنا
 15 گردیده در سر رخنه با محصور جنگ در گرفت دلاوران
 غضنفرشان بامیدواری و معاونت خالق انس و جان تیغهای
 فولادسیاه جوهر خراسانرا میل چشم افغان ساخته سر و
 تارک بر جوش و سینه با خروش آنها را بضرر بازوی دلاوری بر
 خراشیده خلعت یاقوق یسفک الدماء سر و بر ایشان را رنگین
 و برختن خون آن جماعه خودرا تسکین کرده رخنه‌ها از دست 20

Z. 12, statt der Hands. صرف.

Z. 13, statt der Hands. صاعقه.

Z. 19, Korán, Sûre 2, Vs. 18.

ندادند تا بوقت عصر طرفین داد مردی داده جماعه افغان
 غلبه کرده برج نودیک رخنه را بتصرف آورده علم استیلاء بر برج
 افراشته نقاره بشارت بنوازش در آوردند احمدشاه از گرفتن برج
 بشغف آمده زنبورکچیان را با دو صد نفر شتران زنبورک بکومک
 فرستاده که رخنه را از دست دلاوران گرفته بقلعه داخل شوند
 زنبورکچیان شتران را خوابانیده بشلیک زنبورک چند کس از
 دلاوران محصور که در سر رخنه بودند بدرجه شهادت رسانیدند
 و جعفرخان حاکم ایشان نیز گلوله زنبورک رسیده از پای در
 آمد و قطرات از خون او در وقت رسیدن گلوله باد بر سر و
 10 روی عباس قلی خان وند حسن خان بیات که در آن ایام
 هجده سال از مرحله زندگانی طی کرده و در آن وقت بفریضه
 عصر قیام داشت پاشید خسان جلالت نشان از کشته شدن
 جعفرخان و خیرگی لشکر افغان استقلال از دست نداده
 فریضه را با تمام رسانیده بجایکه جعفرخان قیام داشت در آنجا
 15 ایستاده دلاوران رستم نشان را بر تختن خون افغان تحریک و
 تحریص کرده بیست کس از بهادران که در سر رخنه بودند
 برای گرفتن برجی که جماعه افغان بتصرف در آورده بودند
 مأمور نمود بهادران حسب الامر خان نصرت فریضه دامن یلی بر
 کمر پرتی استوار کرده با شمشیرهای برهنه مانند برق لامع خود را
 20 بر فراز برج رسانیده نه کس از آن جوانان بضرر گلوله افغان
 از پای در آمده جان بجان آفرین سپردند و یازده کس که از
 سپرداری حفظ الهی بر سر برج رسید با افغانان برج مقابل
 شده چند نفر را غرق خون و علمدارا با بقیه افغانان از برج

سرنگون خندق ریخته برج را از وجود افغانه خالی و بتصرف
 خود در آوردند از ملاحظه تهور و شجاعت و جلالت دلاوران
 شوکت افغان بر سر شکسته در سر رخنه جمعی کثیر از آن
 طایفه طعمه شمشیر آبدار پای قرار ابدالیان از جا بدر رفته
 بی ثبات و بفکر رسیدن سیاه قام شام کر و فری میگردند تا
 آنکه آفتاب علقاب سپر بجاه مغرب کشیده در پرده حجاب مستور
 گردید آن جماعه با این جمعی و اسباب طرقی نه بسته
 مفاد کریمه کم من فتمه قلیله غلبت فتمه کثیره یانن آنله
 بوضوح پیوسته حایب و خاسر و زخمی و تالان کشتگان خود را
 گذاشته بی نیل مقصود با خاطر پیریشان در کمال خذلان بر
 10 گشتند و از خوف تعاقب و شبخون دلاوران قلعه کوچیده
 چهار فرسخ از قلعه نیشاپور فاصله از شهر کهنه مقام نمودند
 محصورین بعد از برگشتن لشکر ابدالی از قلعه بر آمده یواق
 و سلاح مقتولین را بتصرف خود آورده نیم جانرا که از لشکر
 افغان در میان خندق و بیرون دیدند بقتل رسانیده داخل
 15 قلعه گردیدند و چون لشکر افغان کشتگان خود را بحساب
 در آوردند آنچه در سر رخنه بقتل رسیده و جمعی که در
 جاه خندق بغرقاب نیستی افتاده و مقتولان یورش که از گلوله
 تفنگچیان بروج بسرای عدم شناخته بودند قریب دوازده هزار
 بقلم آمد احمدشاه و افغانان بماتم مقتولان الف داعها بر سینه
 20 کشیده بعد از خاطر جمعی از تعاقب نمودن بهادران قلعه

Z. 8, Korán Sûre 2, Vers 250.

Z. 10, Die Handshr. hat خزلان.

شاخصی را به نزد عباس قلی خان حاکم قلعه نیشاپور فرستاده
درخواست بر داشتن نعلش مقتولین که در خندق و میدان
افتاده بود نمودند خان جلالت نشان درخواست ایشان را بعسر
انجام مقرون و به بردن مقتولان امر نمود جماعه مذکور در آن
5 روز بقدر [مقدور نعلش مقتولین را برده بخاک سپرده و تویهای
بزرگ را شکسته حمل شتران نموده و از آنجا کوچیده روانه سمت
هرات گردیدند در ورود به دار السلطنه هرات احمدشاه بفکر جمع
آوری قوشون افتاده جمعیتی از نو فراهم آورده در همان سال بسند
و بلوچستان رفته بر آنها ظفر یافته آن جاهارا به تصرف خود
10 آورده شوکت و اقتدار او زیاده از پیشتر گردید مجدداً بعزم
تسخیر خراسان و کینه جوئی دلاوران آن دیار با لشکر خون خوار
بعد از نوروذ فیروز عطف عنان کرده رهگرای خراسان گردید
در ورود به ملوک جام و لشکر رعایای آنجا را باطاعت در آورده
کسب بر کوچ وارد سرزمین ارض اقدس و محاصره مشهد
15 مقدس لشکران را مأمور نمود شاه رخ شاه بسبب قلت اعوان و
کثرت فوج افغان از مقابله آن بحر بیگران عاجز و تحصن اختیار
نموده بسد دروازهها و محافظت بروج امر فرمود شاه درانی چون
تسخیر قلعه مشهد را در حوصله امکان ندیده تسلط خود را
بارض فیض بنیان امر محال تصور نمود تمهیدی بخاطر او رسیده
20 بحضرت شاه رخ شاه پیغام نمود که مرا شوق عتبه بوسی سلطان
الاولیاً و سید الاتقیاً امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه
التحیة و التنا دامن گیر شده کشان کشان تا باینجا آورده و
الحال بسبب شور و شر طرفین که فی موقع اتفاق افتاده از این

فیض کبری محروم و از جناب شایق مایوس است اگر از لطف
حضرت شایق باین عطیه و عظمی برسد باعث استحکام دوستی
و دفع ضرر از بندگن جناب ایزدی خواهد بود حضرت شاه رخ
نظر بر بی سراجامی و عدم استطاعت قلعه داری مصلحت وقت
را در ملاقات دیده جواب داد که در این صورت که مرکز 5
خاطر آن شاه والجاه وزارت اتم اتم است اول ما ملاقات آن
زنده آفاق ضرور و لازم است بعد از ملاقات بشرف عتبه بوسی
درگاه سلاطین ساجده گاه فیض شدن اولی و انساب است
روز دیگر حضرت شایق با چند نفر از غلامان دولت خواه بعزم ملاقات
شاه افغان از مشهد مقدس بر آمده داخل لشکر و خبر آمدن 10
او بشاه درانی رسیده تا در بارگاه باستقبال حضرت شاه شناخته
مصافحه بعمل آمده هر دو در یک مسند با یکدیگر نشسته
پیمان را بایمان موکد ساخته روز دیگر باتفاق سوار شده داخل
مشهد مقدس گردیدند احمدشاه جهت ساسی عتبه درگاه آمان جاه
گردیده سر افتخار باوج سماء رسانیده از آنجا بدولت سرای 15
سلطنت آمده با شاه رخ شاه دوستانه متکلم گردیده گفت که
چون امرای خراسان با حضرت شایق نمک حرامی کرده و سلطنت را
خوار و مرتبه اطاعت و فرمان روائی را بیمقدار و هر یک به بهانه
بدربار خود رفته و سلطنت را بی رونق گذاشته اند نورمحمدخان
افغان را برای نظام امورات و تنبیه سرکشان سرحدات خراسان 20
بنیابیت سلطنت مقرر فرمایند که در خدمت گذاری و
جان فشانی حاضر و در دولت خواجه ناصر خواهد بود حضرت
شایق قبول این معنی کرده نورمحمدخان موصوفرا بنیابیت مقرر و

خود با لشکر جرّار بعزم کینه‌جوئی و تسخیر نیشاپور روانه گردید
 در بیان رفتن شاه افغان بر سر نیشاپور و تسخیر ارض
 فرحت‌بنیان و صادرات آن ایام چون در سنهٔ ماضیه که
 امیرعلم‌خان نیشاپور را محاصره نموده بود زراعت آن دیار را پایمال
 5 سم ستوران لشکر و از جنس غله چیزی عاید صاحبان زراعت
 نگردید و بعد از محاصرهٔ امیرعلم‌خان که شاه درآی آنجا مدتی
 محاصره داشت در روز یورش مغلوب گردید بهرات عطف عنان
 نمود بدستور زراعت و محصولات نزدیک آن بلاد را در ایام محاصره
 چراگاه دواب لشکر افغان و بلاد دور را بقدر ضرورت بمصرف
 10 سوسات غازیان رسانید. یوادی را پایمال حوادث گردانید از این
 جهت در قلعهٔ نیشاپور اذوقه کمپاب و در محاصرهٔ حال
 ساکنان آنجا غریق لجهٔ اضطراب گردید. عباس‌قلی‌خان صاحب
 اختیار آنجا که مردمان را بی استقلال دید، بوساطت شاه‌قلی‌خان
 وزیر به تسلیم کردن قلعه راضی گردید مشروط هر گاه شاه درآی
 15 بقید قسم جان و مال اهل قلعه را چشم‌پوشی نموده به بخشد
 و بکینهٔ دیرینه انتقام نه کشد و منقاد خواهم شد
 وزیر مذکور بشاه مغرور این مراتب را فهمانید. درخواست
 عباس‌قلی‌خان را مستدعی گشت شاه افغان نظر بصدمت سال پیش
 استدعی وزیر را مقرون باجلاج داشته گشت که از سرخون و
 20 قتل ایشان در گذشتم مردمان قلعه از اثاث و ذکور در مسجد
 جامع جمع شده قبیح چیز از مال و اجناس... همراه نبردند

Z. 21. Das Wort hinter اجناس vermag ich nicht zu lesen. Es scheint در بنه oder درینه dazustehen.

در ظهور خلاف امر مسطور اگر چه يك سوزن باشد خود را قنیل
 سیوف غازیان غیور دانند از رعایا و برایا که بندگن حضرت
 العالمین بودند تخلیهٔ آن شهر در رفتن مسجد جامع بسا و
 ناله تقریس ساخته اموال و اسباب و دواب و زرایس ناكصور
 بحیضه ضبط در آورده به تخریب شهر و بروج فرمان داده در 5
 قلبل ایامی چنان آتش ظلم و عدوان افروخته گشت که بنهاد
 آن مکان فرحت‌بنیان بیاب رسید. مع هذا اطفای حرارت شاه
 درآی نشد. سوای مسجد جامع جای آباد نگذاشتند و زمین
 شهر را تمام از بیل و کلنک کنده زرایس و دقایق مدفونهٔ آن
 بیچارگان را در هر جا بود بر آورده منتصرف و زمین را آب انداخته 10
 بجهت بر آمدن هاجده روز مقام کرده ضعفا و عجزه بسیاری را مقتول
 و اطفال و نسا ایشان را اسیر صاعقهٔ سرینججهٔ تدبیر افغانه نمود.
 آتشی در آن نواحی و سرزمین... که نایرهٔ آن تا بچرخ اسیر رسید
 در بیان تسلط شاه درآی بشهر سبزوار و قتل و غارت آن
 مکان به سیف افغانه ستم‌شعار و از آنجا علم استقلال احمدشاه 15
 بسمت سبزوار در حرکت آورده تا ورود بآن مکان شرافت‌بنیان
 عنان توسس بیداد را جای نکشید چون اهالی آنجا اکثری
 سادات و جمعی زهاد و عبّاک و برخی صلحاء و اتقیاء و باقی
 رعایا که لنگی از امر جدال و قتال ناسی و عاری بودند شاه

Z. 13. Hier scheinen einige Worte ausgefallen zu sein; vielleicht سرزمین افروخت hinter.

Z. 16. Hs. hat شیراز statt سبزوار.

Z. 19. ناسی statt des ناسی der Handschrift.

انجم سپاه تیغ بیدار آخته خلق بسیاری از سادات عظام و
 علماء و صلحاء و اتقیاء ذوالعز و الاحترام را شریعت شهادت چشانیده
 از نهیب و غارت و بریزش آب شمشیر تیز در قتل بندگان
 خداوند عزیز کاری کردند که طوفان نوح علیه السلام بگردش
 ۵ نمیرسید از ارتکاب صدور این امورات عظیم و قتل سادات و
 علماء واجب التکریم باد نخوت و غرور پیاده در کاخ دماغ آن
 شاه جای گیر و مستقیم گردیده بفکر تسخیر طبرستان که
 عبارت از دار المرز ماژندران است افتاد و از این غافل که با
 شیران بییشه شجاعت و نامداری پروا بازی شغلان نشت
 10 هجده سریناچه زن و با هزاران عرصه تهور و جلالت بعفیف
 سگان هوزه مرس دست بازی کردن خیال خام پختن است

بیت هرکه با فولاد بازو پنجه کرد

ساعد مسکین خود را رنجه کرد

شاه مذکور از راه غرور شاهپسندخان افغان که یکی از
 15 معتمدان او بود [با سی] هزار سوار جرار برای تسخیر
 ماژندران فرستاد

در بیان فرستادن شاه دزالی لشکر به تسخیر ماژندران و مغلوب

گشتن آن عسکر بتأیید قادر مغان از حملات دلاوران نصرت نشان
 طبرستان در آن ایام محمدحسن خان ولد فتحعلی خان قاچار که

Z. 3. Die Handschrift hat: از نهیب قتل و غارت. Das scheint mir hier sinnlos.

Z. 15. Die Worte هزار با سی vor fehlen in der Hs. Ich habe die Zahl aus dem folgenden ergänzt.

احوال او پیشتر رقمزده کسلک گهربار گردیده در استراباک فرمان فرما
 و در دار المرز بانقراده مختار بود بمحجرت سماع آمدن شاهپسندخان
 افغان عیسی خان کرد و حسن خان لنک قاچار را با دو هزار سوار
 جرار باستقبال لشکر افغان بایلغار فرستاد پیش تازان سپاه
 نصرت نشان که سی صد سوار بودند در نشت مزینان گرد سم 5
 ستوران را نیل چشم آن گروه کرده بطور فراقی که لازمه معرکه
 آرائی فرقه قاچار است با سی هزار سوار طرح جنگ ریخته بضراب
 تیرهای دلدوز و طعن سناتهای جنگرسوز تا ورود سواران و
 لشکر فیروز پای ثبات و قرار افشرد خصم قوی بنیاد را بروز خون
 نشانیدند بعد از رسیدن حسن خان و عیسی خان صفوف 10
 قتال و جدال از طرفین آراسته گشته سرکردگان نامدار قاچار
 سواران خود را در یمن و یسار بمقابله آن لشکر جرار داشته و
 معدودی از دلاوران غصنقره و بهادران از دهادررا چرخچی مقرر
 و خود مانند بدر فی وسط النهار با سی صد سوار در قلب لشکر
 قرار گرفتند شاهپسندخان سردار افغانه از قلت فوج قاچار و 15
 کثرت اعوان خود بخود بالیده بی اندیشه از راه غرور شش هزار
 سوار بر داشته از یک طرف جلویت خود را بر میمنه زده دلاوران
 قاچار با وجود قلت داد مردی و مردانگی میدادند سردار مذکور
 باقی لشکرا کس فرستاده با سپانداری میسر امر و تحریص
 نمود آن جماعه بیکبار گمی از جای در آمده جلویت بر میسر 20
 تاخت آوردند از کثرت و غلبه خصم دلاوران بیک جا قرار نگرفته

Z. 2. Oder بانقراده??

متفرق گشتند لشکر افغان نوسن جلالت را بتعاقب دلاوران مهمیز زده به جست و خیز در آوردند حسن خان و عیسی خان را از مشاهده این حال تاب نمانده نظر بکثرت اعدا و قلت خود نگریه مانند شعله سوزان خود را بر قلب لشکر افغان زده بصرپ 5 سیف آتش بار دمار از نهاد آن فرقه جوار بر آورده جمعی را طعمه شمشیر آبدار و برخی را بقید کمند آسا گرفتار ساخته باستمداد جنود غیبی و اطفیه لاریبی و سعی و تندر نمایان دلاوران ظفرتوامان نسیم فتح بر پرچم علم آن دو سردار نی شآن وزیده بر لشکر افغان ظفر یافته از ضرب دست یلان پهای ثبات و قرار ابدالیان از جای 10 بدر رفته بی اختیار قرار بر قرار اختیار نموده مانند زاغ گانیم جراد^{۱۰} منتشر متفرق و نوسن گریزرا بسمت لشکر احمدشاه که در سبزواری بود مهمیز زده از پیش بدر رفتند متهوران شجاعت پیشه قاجاریه تا چهار فرسخ تعاقب نموده سر و اختر مه بی شمار و رکیب بسیار از آن لشکر دلاوران ظفرشعار گرفته بکمان خود معاودت 15 نموده حقیقت روی داد را بعرض محمد حسن خان رسانیده منتظر حکم مجددی بودند بقیه السیف لشکر شکست خورده افغانان با شاهپسندخان خود را به نزد احمدشاه رسانیده تهور و جلالت و خیرگی خصم را بدروه عرض رسانیدند شاه درانی بتوقف تعاقب نمودن محمد حسن خان بعد از این فتح نمایان مضطرب گشته

Z. 10. Koran, Sure 54, Vs. 7. Die Hs. hat falsch جواد.

Z. 13. (f). کیب unsure! Die Handschr. hat nur رکیب.

Z. 15. Die Handschr. hat hier, wie öfters, falsch حسین.

Of. fasc. I, p. ۲۸ zu Z. 9.

Z. 18. Handschr. بزروه.

از سبزواری کوچیده روانه هرات گردیده در ورود بشهر هرات عباس قلی خان را طلبیده میخواست بقتل برساند شاه قلی خان وزیر در صدد منع بر آمده در ظاهر قتل او را موقوف نموده بخوردن قهوه او را مسموم نمود چون حیات او باقی و در اجل تأخیر بود حافظ حقیقی او را نگاه داشته ضرری باو نرسید خان مسطور 5 دریافت این مراتب کرده خود را علیل بقلم داده برادر خود را بوساطت وزیر در نزد شاه درانی گذاشته استدعی مرخص مشهد مقدس نمود بعد از ورود بارض اقدس چند روز توقف نموده نیم شبی از مشهد بر آمده خود را بارض نیشاپور رسانیده بجمع آوری مردمان نزدیک و دور و تعمیر آن بلده پرداخته بدستبر سابق 10 رایت شوکت و اقتدار افراشت شاه درانی از هرات حرکت نموده روانه قندهار و در ورود بآن مکان بتهیثه و سامان لشکر پرداخته از ایلات و احشامات دور و نزدیک اینجاری و چریک طلبیده بعد از خودسازی مجدداً بسبب سرکشی اهل بلوچستان و نصیرخان حاکم آن بلاد بسمت بلوچستان رایت اقتدار بر 15 افراشته امکان و بلاد آنجا را عنفاً بتصرف در آورده از آنجا علم استقلال بطرف سند جلوه داده لشکر را بناخت و تاز و نهیب و غارت امر نمود میان غلام شاه صاحب اختیار آن ملک که اهالی آن ولایت او را پیر و مرشد و پادشاه خود میدانستند از باب استنمان در آمده زر معتد بهی داخل خزانه آن شاه نی جاها کرده 20 شر او را از خود و بلاد و امکان متعلقه خود رفع نموده شاه

Z. 13. اینجاری cf. oben pag. ۸ Anm. zu Z. 2.



الهام بیان تدبیر دفع اشرار افغان را کسره بعد آخر از هر یک
پرسید نواب وزیر الممالک قمرالدین خان نورانی و نواب ابوالنصیر خان
مشهور بصقدر جنگ ایرانی کشمیر زاده سعادت خان مشهور به برهان
الملک که در آن وقت بمیرانشی که عبارت از توپچی باشی است
مقرر بود و خوانین و امرا و منصبداران و سرکردگان دیگر که 5
بعزم آستان بوسی رسیده بودند بعضی که ضرب دست دلاوران و
تهور و جلالت یلان ایرانی را دیده و شنیده و میدانستند و
بسیب ناخوشی مزاج پادشاه که از رفتن این سفر متعذر و مقابل
شدن سپاه آرام طلب هندوستان بدون وجود پادشاه ثریامکان
با جماعه افغان حکم بستن راه سیلاب بحس و خاشاک دارد 10
جوابرا برای صایب پادشاه گذاشته مهر سکوت بر لب نهاده
خاموش ماندند خوانین دیگر که همیشه بتوسن غرور سوار و
برق شمشیر جان سوز شورشکار آن نامداران ایرانی را در روز مصاف
ندیده بودند فتحرا بکثرت لشکر و شکست را [به] قانت عسکر تصور
نموده متهورانه یکی از خوانین هندوستان (P) پایش گذاشته بعض 15
رسانید که احمد ابدالی در کدام شمار و قطار میباشد که جهان پناه
در باب دفع او این که تکرار میفرمایند بهر یک از غلامان و
قدویان جان نثار ارشاد و حکم فرمایند رفته لشکر او را مقتول و

Z. 1. Die Handschrift hat: کسره بعد آخری. Zu der hier vorgeschlagenen Lesung vgl. Zenkers Lexicon unter کسره;
کسره بعد کسره، «einmal nach dem andern, oftmals».

Z. 14. Die Handschr. hat لشکر و بکثرت.

مذکور از آنجا عطف عنان بجانب ملتان و دیوهجات و بنگشات
نموده بعد از اطاعت اهالی آن ملک خزانه معقوله بدست آورده
اقتدار کلی بهم رسانیده سان لشکرا دیده قریب به هشتاد هزار
سوار و پیاده بمعرض حساب در آمد از آنجا کوچ بر کوچ وارد
5 غزنین و بعزم تسخیر هندوستان رهگرای کابل گردید بعد از
جنگ و جدال و تسلط بآن ولایت و تصرف حاکم و
صوبه داران مملکت روانه جلال آباد و از آنجا به پیشاور و اٹک و
لاهور آمده آن سرزمین را بقیم خیم رنگین تزئین داده برفتن
دهلی که بشاه جهان آباد مشهور است مصمم گشت

10 رفتن شاه درانی سمت دهلی و شکست خوردن او و بی نیل مقصود برگشتن

شاه درانی با محمدتقی خان شیرازی و سایر سرکردگان افغان
کنگاش و مشورت کرده از لاهور با لشکر نا محصور بعزم تسخیر
ملک هند بسمت سهند روانه گردید و در آن اوان میفونشان
15 فرمان فرمائی ملک محروسه هندوستان پادشاه جم جاه انجم سپاه
محمدشاه غازی که از سلسله علییه تیموریه است در دار الخلافه
دهلی زینت بخش اورنگ سلطنت و جهانبانی بود که خبر حرکت
احمدشاه درانی و لشکر افغان بنهروه عرض عاکفان جاه و جلال
خلافت رسید چون حضرت خلافت پناهی بسبب ناخوشی مزاج
20 حسب التجویز حکمای حاذق بخوردن دوا اشتغال داشت امرای
قوی بنیان و خوانین عظیم الشان و سرداران جلالت نشان که در
طل لوائ آسمان سای ابد بنیان بودند بحضور طلبیده بزبان

احمد را دست و پا بسته و پالهنک بگردن انداخته کشان کشان بدرگاه آسمان جاه حاضر خواهد ساخت نظر باین گفتگو امرای دیگر هم هر يك سخن گفتند حضرت خلافت پنهانی شاهزاده والا کبیر احمد شاه باین سفر مأمور و وزیر الممالک که قریب سی هزار سوار^۵ از تورانی و هندوستانی و کابلی در تخت اختیار داشت و نواب صفدر جنگ ابوالمنصور خان که دوازده هزار سوار از دلاوران ایرانی و بیست و پنج هزار سوار هندوستانی و سایر فرق ملازم همراه او بود و سرداران دیگر که هر يك صاحب ده هزار و پانزده هزار سوار بودند و با راجه اسری سنگه هندوی راجپوت که مالک^{۱۰} پنججاه هزار سوار راجپوتیه و صاحب شمشیرتر از جمیع فرقه سپاه هندوستان بود سرداران مسلمان و هندو که ذکر هم بطول میآید همراه بکنگ شاه درانی با جمعیت خود مأمور و شاهزاده را بسید صلاحیت خان ایرانی که از امرای معتبر و نسبت خویشی پیدادش داشت سپرده مرخص فرمود خوانین عظیم الشان از^{۱۵} پادشاه دارانشان رخصت یافته در رکاب شاهزاده سکندر شان با زیاده بر دو صد هزار سوار و ده هزار ضرب توپ دورم بکوکبه دارا و جم از شهر دهلی بر آمد رایت نصرت توأمرا بسمت سپهند جلوه گسر گردانید با خدم و حشم رهسورد مقصد گردیدند قهرالدین خان وزیر الممالک خزانه و حرم و اسباب زیاده را با يك^۲ نفر [از] خواجهای معتبر خود سپهند فرستاد که در قلعه سپهند بود از ضرر محفوظ باشند و خواجه مذکور را با هزار سوار و پیاده بیاسبانی و حفاظت امر نمود شاه درانی از روز حرکت از لاهور جمیع سرداران خود قدغن نموده بود که هر کس از مردم

هندوستانی را در لشکر یا صحرا به بینید او را بقتل رسانید که خبر لشکر افغان بهرمان هندوستان نرسد چنانچه هر کارهای وزیر و خوانین که برای تحقیق خبر میآمدند بقتل رسیده کسی بر نمیگشت نواب ابوالمنصور خان دریافت این مراتب کرده ده نفر سوار از جوانان ایوا را طلبیده برفتن سپهند مأمور و خواجه^۵ که مستحفظ خزانه و حرم قهرالدین خان بود نوشته فرستاد که اگر از آمدن احمد شاه و لشکر افغان بآنجا خبری رسیده باشد اطلاع دهد و فرج پادشاهی کوچیده از راه ماجھیواره روانه و بیک منزلی سپهند وارد و آن سرزمین مضرب خیم فلک احتشام گردید فرستادگان نواب ابوالمنصور خان که بجهت خبر رفته بودند بسپهند^{۱۰} رسیده قلعه را محفوظ و خواجه قهرالدین خان را حفاظت و حراست مستعد دیده نوشتن را باو داده زبانی هم مستفسر احوال گشتند بعد از اطلاع بر مضمون خواجه مزبور عریضه متضمن اینکه تا حال از آمدن ابدالی هیچ خبری نرسیده است هر وقت خبر برسد بعرض میبرساند نوشته بفرستادگان تسلیم نموده و خود با^{۱۵} مردمان در بروج قلعه بخدمت مأموره پرداخت فرستادگان شب از قلعه بر آمده در بیرون حصار بانتظار صبح بفاصله يك گروه ماندند در برآمدن آفتاب صدای زنبورک بگوش ایشان رسیده متفحص شده فراوان لشکر ابدالی را بنظر در آوردند که مانند شیر گرسنه که جویای شکار باشد بهر طرف تک و پیوی مینمودند^{۲۰} لحه در آنجا توقف نمودند که حقیقت را خوب در یافته روانه مقصد گردند که رایت جاه و جلال افغانی نمودار و پیش روی سواری احمد شاه درانی زنبورک چپیان زحل نشان سوار اشتوران و

شلیک کنان بدآب و قانون شاعان در کمال جرأت و شأن نزدیکی
 سپهبد آمد» فوجی را بیورش قلعه مأمور ساخت دلاوران
 ابوالمنصورخان خود را بکوشه کشید» ملاحظه میکردند که فوج
 مأمور بیورش بیکبار تکاورانگیز گشته خود را بدروازه قلعه رسانیده
 ۵ دروازه را بزور بازوی دلاوری شکسته داخل قلعه و برود را به
 تصرف آورده به نهیب و غارت اهل قلعه دست تعدی کشوده
 خزانه و حرم و سراجم قمرالدین خان را متصرف شده و خانهای
 گاهی رعایا را اندرون تا بیرون آتش زده جمعی از مردمان قنیل
 سیف و سنان و بسیاری از نسوان بقید اسار در آمده بسته
 10 کمند فتراک دلاوران افغان گردیدند فرستادگان ابوالمنصورخان
 بعد از وقوع این مقدمه بر گشته حقیقت را آنچه دیده بودند
 بعرض رسانیدند نواب ابوالمنصورخان از استماع تسلط افغان بر
 قلعه سپهبد و قتل و غارت و بتصرف آوردن خزانه و حرم نواب
 قمرالدین خان بسیار ناخوش شد» آوردند گان آنچه دیده بودند
 15 بعرض وزیر الممالک رسانیدند وزیر الممالک از شنیدن این مقال
 رورا بر م کشیده گفت این سخنان کذب محض است هنوز
 آمدن ابدالی به تحقیق نمه پیوسته است نواب ابوالمنصورخان
 چو این قدر بی استقلال گردیده است که چنین سخنان
 دروغ را باور مینماید هرکارهای ما زیاده از حد نفر برای تحقیق
 20 آمدن رفته اند تا حال یک نفر از آنها بر نگشته و اثر حرکت
 او اصلی میداشت هرکارها بتواتر خبر میرسانیدند نواب
 ابوالمنصورخان از استماع این خبر مرخرفات بر م شده پیغام داد
 که نواب وزیر الممالک که منتظر خبرهای دروغ هرکارها میباشند

و خبر راست و واقعی را حمل بر کذب میفرمایند معلوم میشود
 که حقیقت اسپان تازی نژاد همامون نبود و جلالت دلاوران
 شیرافکن ایرانی از خاطر شریف محو شده است اگرچه دیده
 اند گویا شنیده اند از اینجا تا سپهبد ده دوازده کوس بیش
 نیست تحقیق فرمودن چنین دروغی لازم است نواب وزیر چند
 5 نفر هرکارها برای رسانیدن خبر باستعجال روانه سپهبد نمود
 احمدشاه درآی بعد از قتل و غارت قلعه سپهبد بونه و اغراق
 خود را بحصار شالامار با سنگین بار لشکر فرستاده و چهار هزار
 سوار برای محافظت در آنجا مقرر و خود از راه لودیانه بسمت
 شاهجهان آباد که شارع علم است بدآب و قانون شاهانه روانه
 10 گردیده و فوج پادشاهی و سرداران از راه ماچھیواره آمده با یکدیگر
 ملاقات نشد فرستاده نواب وزیر الممالک که بجهت تحقیق خبر
 سپهبد رفته بود بر گردیده حقیقت قتل و غارت و سایر
 مراتب را که دیده و شنیده بود با خبر رفتن شاه درآی بسمت
 شاهجهان آباد عرض نموده هتکی امرا و سرداران و لشکریان
 15 هندوستان از رفتن افغان بدعلی مضطرب و بی استقلال شده
 نزدیک بود که بدون جنگ و جدال متفرق شوند نواب
 ابوالمنصورخان سرداران لشکر هندوستان را دل آسا نمود» با نواب
 وزیر الممالک مشورت و رفتن بسمت دعوی بنعاقب شاه درآی بصلاح
 اقرب دانسته از همان مکان امرا و لشکریان را مأمور بکوچ و الویه
 20 شیرپیکر آمان سالی را از عقب شاه افغان شقه کشا و بجانب

Z. 4. Die Handschr. hat نشنیده.

Z. 21. Die Handschr. schreibt سقد کشا.

شاه جهان آباد مرحله پیمای گردیدند شاه در آنی ۹ خبر جنود مسعود را شنیده فسخ رفتن دهلی نموده عطف عنان بطرف پسامعسكر پادشاه هندوستان کرده از آمد و رفت فریقین تلاقی عسکرین در سه فرسخی سپرد اتفاق افتاد طرفین بساختن مورچل که عبارت از سنگر است پرداخته سرداران لشکر پادشاه هند سنگرهای مستحکم در اطراف خود ساخته و توپهای تعبیه شده صف شکن را محاذی لشکر خصم چیده بصدای غرش توپ حلقه کوب در جنگ گشتند توپچیان لشکر افغانی که هفت عراده توپ کوچک جلو پناه داشتند باب صلح را بسته دیده بسرگوشی قتیله [واماشه 10 عقد دل توپ را کشود بهر گلوله پیام تازه بگوش هوش دلاوران هندوستان رسانیده جمعی از انسان و حیوان را بسفر آخرت میفرستادند چند روز بهمین عنوان گذشت نواب ابوالمنصور خان که در طرف دست راست با دلاوران ایرانی قیام داشت بخدمت نواب وزیر الممالک پیغام فرستاد که با این همه سراجیم و کثرت 15 لشکر خون آشام در سنگر خودرا محافظت نمودن باعث دلیری خصم و خوف غازیان و امتداد ایام زیاده سبب پریشانی دلبران است قراولان و یکه تازان شاه افغان از چهار طرف بسد طرق مأمور و مشغول اند که ادوکه به لشکر پادشاهی نینرسد از خوف دلاوران افغان احدی را محال نیست که از سنگرها بیرون تواند 20 گذاشت در این صورت صلاح در آن است که دلبران و بهادران با نام و ننگ را بطرح ریزی جنگ مأمور و خود معاون آنها

• باین: Z. 14. Hs.

باشند و در این امر تأخیر نفرمایند نواب معز الیه که از تبر گلوله توپ تاختخانه بجهت خود از حفران کننده و در آنجا مقیم بود این پیغام را شنیده جواب داد که نواب ابوالمنصور خان چرا این همه جلدی مینمایید در این امورات تأمل و تدبیری باید نواب پیران الملک بسبب جلدی که از او بظهور رسید 5 پادشاهی را بر باد داد لشکر ابدالی را با توپخانه پادشاهی و کثرت افواج قاهره سلطان مجال ستییز نیست بلکه در کار گریز اند ما بالاهاجات نوشته ایم که دربان خودرا بفرستد که اسپهای لشکر ابدالی را تماماً در دیده که آنها را پای گریختن نباشد آن وقت دلاوران هندی را بقتل خواهند رسانید که یک نفر از آنها زنده 10 بدر نبرد نواب ابوالمنصور خان از شنیدن این لاطائلات بفرستاده وزیر الممالک بدرستی جواب داد که بندگاران نواب وزیر خوب تدبیر کرده اند هر چند زودتر بوقوع آید بهتر است و ضریدست بلان افغانی و تهور دلاوران در آنی در این زودی ضیاحش دیده 15 تدبیر سپاه هندوستانی خواهد شد القصه تا ده دوازده روز بهمین گفتگوها گذاشت و در توپ اندازی روز باآخر میرسید روز دیگر که هندوی تپه روی شب از انجم کوبک سنگ فتنه را از دهن فرو ریخت و آفتاب زردگوش از افق تیغ کشیده بدامن چرخ نیلی آویخت آن دو دریای لشکر از سنگرها بر آمده در برابر یکدیگر صف قتال و جدال آراسته راجه اسری سنگه راجپوت 20 که سردار پنجاه هزار سوار و رستم و زال را بخاطر میبورد بخدمت نواب ابوالمنصور خان پیغام نمود که بیست من زعفران امروز ما را ضرور است که جامهای خودرا بآن رنگ کرده دامنهارا بر

یکدیگر بسته بمیدان میرویم و خاک در کاسه سر دشمن کرده تا یک نفر از ما که راجپوتیه ایم زنده است از میدان بر نخواهیم گشت حقیقت این مقال آن است که جماعه مذکوره را ضابطه چنان است که در روز جنگ جامهای خود را رنگ کرده دامنهارا بر یکدیگر بسته قنیل معرکه مرده رنگی گشته بر نمیگردند و باصطلاح آن فرقه لباس زرد که [در] روز جنگ میپوشند کیسریبانه مینامند که باین جهت درخواست نموده که فرقه ایرانی که در خدمت میباشند بپهه حکم بفرمایند که علامتی یا نشانی در کلاه خود نصب نمایند که ایشان از افغان شناخته شوند که از دلاوران راجپوتیه ضرری بآنها نرسد و شرط کرده اند که از لشکر افغان احدی را زنده نگذارند مبادا در آن وقت نشناخته بحیال لشکر افغان از راجپوتیه ضرری بمردمان ایرانی برسد نواب والاجاه چون از حقیقت احوال و خودسنائی و کذب و لاف مردمان هندوستان واقف بود تبسم نموده جواب داد که اکثر پیشتر درخواست زعفران میکردند از بلاد ایران و جاهای دیگر میطلبیدیم الحال این هم زعفران وجود ندارد فکر دیگر بکنند شاه درانی بعد از صف آرائی توپچیهای خود را

Z. 7. کیسریبانه; Hindi केसरिवाचना «saffron coloured, dressed in yellow».

Z. 7. Die Worte knüpfen an die Worte vor der Parenthese, die mit حقیقت این مقال beginnt, wieder an, und geben den weiteren Inhalt des پیغام an; aber nunmehr in der bei Emin nicht seltenen oratio obliqua in der dritten Person. Derartig nachlässiger Satzbau findet sich bei E. recht häufig.

بتوپ اندازی امر و از این طرف نواب ابوالمنصورخان با جمعیت دلاوران ایرانی و باقی سپاه خود از فرقه هندوستانی در دست راست قرار گرفته و میروند و قمرالدین خان با سپاه تورانی و سایر فرق از ملازمان تخت اختیار خود در دست چپ و شاهزاده عظیم الشان با امیران و خوانین و سید صلابت خان و دلاورخان⁵ با صلابت هندوستان و سپاه فریبان پادشاهی در قلب لشکر بکشودن شتقای علم از دهلیگیر که با چرخ اخضر برابری میکرد مانند اسکندر محسود چشم خصم گردیده و سایر سرکردگان و خوانین در عقب قول شاهزاده والاثر مستعد حرب و قتال و محارک ضابطه و قاتون جدال میبودند ابتدا تسلیه توپ بعزم¹⁰ چرخچی گری قدم در میدان رزم گذاشته بصدای رعدا سا تزلزل در ارکان خصم بی پروا افکنده دودلی خالی کرد شاه درانی محمدتقی خان شیرازی را با سه هزار نفر سوار قزلباش ایرانی در مقابل میروند که عدت لشکرش بسی هزار نفر سوار می رسید [مقرر] داشته و محازی قول شاهزاده فوجی را مانند کوه آهنی مأمور¹⁵ بصف بندی و خود با دلاوران یکه تاز جرار افغان با جمعیت سی هزار سوار رو بروی ابوالمنصورخان آمده زنبورکچی باشی را امر نمود که شتران زنبورک که هفتصد نفر بودند پیش روی نواب

Z. 14. Die Handschr. hat عدت لشکرش را; doch ist unter dem Worte می رسید radiert!

Z. 14. Die Handschr. hat داشته و می رسید; das erste dieser Worte, sowie و sind auf einer radierten Stelle geschrieben. Am einfachsten wird der Text durch das ergänzte مقتر را reconstruieren sein.

صفدر جنگ زانوی آنها را بستند طرح جنگ اندازند نوآب
 قمرالدین خان وزیر الممالک که بجهت حفظ گلوله توپ مستور خانه
 خمبول و متروصد گرفتاری شاه در آنی گنای مشغول قیام و اثر از
 راه سهو در ساجون بود همانا صورت فتنای خود را در آینه ضمیر
 ۵ مجسم دیده پیش از دخول وقت پیغمبر خوابگاه پرداخته منتظر
 امر قضا میبود که گلوله از گلولی توپ لشکر افغان خیره سر با مر
 فرمان فرمائی قدر بر آمده مانند دود بر سپهر اخضر عروج و ببال
 امتیاز در پرواز آمد چون حضرت وزارت پناه بجهت ملاقات چشم
 بر راه قضا بود بقوت کمند جاز به شوق مسارعت نموده اورا
 10 به نزد خود طلبیده بطرف خود کشید از ملاحظه این دلسوزی
 گلوله با سر پر شوق بملاقات وزیر عدیم انظیر که در پرواز بود
 بیك چشم برزدن آن راه دور را طی کرده مانند مصیبت زدگان سر
 برهنه و نالان و بزبان بیزبانی از پیر و جوان جوابی مکان وزیر
 الممالک هندوستان و پیرسان پیرسان برق سان خود را نزدیک تدهخانه
 15 آن عالی مکان رسانید اراده دخول داشت که دیوار مقابل تدهخانه
 که بسر کوهی بلند پرواز آن قباحت انجام در آن ایام صورت اختتام
 یافته بود سد راه و مانع دخول گشته سر پر شور اورا ببغل
 گرفته بسبب بلند پروازی (؟) سحابی که کرده بود بر زمینش زد آن
 مرحله پیما از بدسلوکی حریف پا در هوا سر خورده از خجالت بر
 20 زمین فرود رفت و به شوق قدم بوس حضرت آصف جاه جستن کرده
 در تدهخانه ملاقات نموده بغل گیر و وزیر بی تدبیر را روانه دیار نیستی
 و خود را بدست لشکریان اسیر گردانید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

Z. 22. Kōrān, Sūre 18, Vs. 37 (Ungenau).

مصرع تا چرخ سفله بود خطای چنین نکرد
 قضا شخص بیست پنج انگشت دارد
 چو خواهد از کسی کامی بر آید
 دو بر چشمش نهد آنکه دو بر گوش
 یکی بر لب نهد گوید که خاموش

5

و از ابیات مشهوره است

چو تیسره شود مرد را روزگار همان کش کند کو نیاید بکار
 غرض در حین گیری و دار خبیر قتل وزیر الممالک انتشار
 یافت دلاوران محمد تقی خان شیرازی از طرف دست چپ
 سمت میروند جلوه گردیده حملات نمایان آن گروه قوی بنیان را 10
 از جا کنده تا به نزدیکی سنگر جمعی کثیر را طعمه
 شمشیر آبدار و رمح آتش بار نموده راجه ایسری سنگه راجیوت را
 تاب نمانده خود با تمام فرقه راجیوتیه که عدت آنها از سی
 هزار متجاوز بود که بعزم بر ننگستن از میدان کین دامن
 جامه های خود را رنگین و بیکی دیگر بسته بودند پسای جلالت 15
 در کمال تمکین میدان رزم گذاشته دلیرانه با بهادران در آویختند
 شاه در آنی فرقه از دلاوران افغان را بکومک غضنفر نژادان مأمور نمود
 تا رسیدن کومک بدلاوران محمد تقی خان شیراز معرکه نبرد
 بتوفیق خالق فشرده متهورانه آن گروه تبه روزگار را بمبارقه تیغ
 آبدار و سیف آتش بار و نوک سنان افعی مدار از پیش بر داشته 20

Z. 19. Die Handschr. hat فشرده. Mir scheint فشرده das zu erwartende, doch kann ich den Singular der Verbform nicht gut erklären. والله اعلم!

بسیاری از آن کافران را روانه دار السوار نمود. یکه تازان افغان ۴
 از يك طرف بقتل آن فرقه مترش بدکیش کوتاهی نکرده بضراب
 پلارک افغانی تشویبش در ارکان وجود آن غداران عاقبت ناندیش
 انداخته دلهای آنها را ریش ساخته در اسفل السافلین با یزید
 ۵ لعین بدوش گردانیدند بقیه السیف که بشرط بنگشتن از
 میدان رزم در بیم گفتگو کرده بودند پای ثبات و قرار ایشان را
 از صریحست دلاوران از پیش بدر رفته مانند ماده شغالان از
 حملات شیران گریزان شده جمعی خود را بسنگر منو انداخته و
 فرقه قول شاهزاده گردیدند دلاوران نصرت نشان ۴ از تعاقب
 10 دست بر نداشتند داخل سنگر میروند بطمع خدمت وزارت پای
 جلالت اشرافه کر و فری بعمل آورده دانست که بجز زبان و
 دادن نقد جان در آن میدان سود تصویری امکان ندارد پای
 نه پورا بعقب گذاشته پس نشست بهادران محمدتقی خانی و
 فرستادگان شاه درانی که سنگر را از خصم خالی دیدند به
 15 نهیب و غارت دست تعدی کشود چه کرده که مملو از بان
 بود از رسیدن شراری از اخگر بیکبار آتش گرفته چندین هزار
 بان در آن مکان بجولان در آمده از آتش او باروت توپخانه ۴
 شعله ور گشته زیاده بر هزار نفر از غازیان ایرانی و افغان را
 سوخته دلاوران ایرانی بشهدای کربلا ملحق و شجاعت پناهان
 20 افغانی بخدمت خلیفه اول و ثانی شتافته فیص یاب نهانی گشتند
 شاهزاده دارانشان از خونریزی بهادران محوف و هراسان شده با

Z. 15, hind. چهکرا «a kind of carriage, a cart, car».
 Die Hs. schreibt, wie fast immer bei auslautendem s: چهکرها.

جمعیت خود و سرکردگان دیگر که از غبوری هل سن مبارزی را
 فراموش کرده صرت دنگان معرکه سیف و سنان بودند شتابان خود را
 بابوالمصورخان رسانیده زبان طعن بر گریختگان و مقتولان
 کشودند و جمعی کثیر از لشکر پادشاهی با سرکردگان خود از
 هند و مسلمان تکاور گریز را مهمیز زده بجانب شاه جهان آباد ۵
 بجست و خیز در آورده که تا دهلی عنان توسن فرار را نکشیدند
 شاه درانی با جمعیت خود که در مقابل ابوالمنصورخان صفدر جنگ
 بود زنبورکچیان را بشلیک امر و خود با جمعیت مهیا و مستعد
 حرب استنک زنبورکچیان شتران زنبورک را پیش روانیده مکان
 بلندی را که مد نظر کرده بودند گرفته شتران را خوابانیده 10
 زانویهای آنها را بسته بشلیک زنبورک و صدای کرنا غلغله بساکنان
 غبرا افکندند نواب شجاعت ماب بهادران و یلان ایرانی را تحریک
 حرب و جماعه هندوستانی در این تصور محال منع و خود بر
 حوصله فیل سوار گردید غضنفرزادان ایرانی دست شجاعت از
 آستین جلالت بر آورده قریب یک هزار و هفت صد سوار از 15
 خانه زمین خود را بر زمین گرفته دامن یلی بر کمر پودی استوار
 و جزایرهای اوردغان آتشبار را بر سردست قرار داده بیسک
 شلیک دود از نهاد زنبورکچیان بر آورده اکثری را هدف گلوله
 جزایر نموده شلیک کنان داخل شتران زنبورک گشته ما بقی
 زنبورکچیان از شر گلوله جزایر تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند 20

Z. 6. فرار notwendig statt des فرار der Hs.

Z. 15. Die Hs. hat hier, wie öfters هفصد geschrieben.

Z. 17. Die Hs. hat ۷۰ statt داده verschrieben.

دلاوران هفت صد نفر شتر زنبورک را بتصرف آورده بار بتورک بلشکر خود فرستاده پای جلالت را بیشتر گذاشتند شاه درآنی از وقوع این مقدمه لشکر افغان را بیورش امر نمود بهادران افغان با شمشیرهای آخته جلوریز حمله ور گردیدند ایرانیان بصر بگلوله ۵ جزایر و توپچیان بخالی کردن توپهای پی در پی شکست در ارکان وجود آن لشکر انداخته بسیاری را از دلاوران افغان بیباک بخاک عলাک انداخته بسرای سمنک آخرت فرستادند بقیة السیف تاب مقاومت نیآورده بی نیل مقصود برگشتند از طلوع صبح تا بوقت مغرب نیران قتال و جدال اشتعال داشت تا آنکه سپاه 10 شام پورده ظلام بر رخ جرخ نیلی قام کشید ابوالنصیرخان از همان مکان پیشتر نرفته دلاوران پیش جنگترا ۴ بماندن مکانی که بودند امر فرمود شاه درآنی شباشب بسپهند رفته از آنجا بشالامار و اسباب و بنه و اغراق را که در حصار شالامار گذاشته بود از خوف تعاقب بهادران لشکر ابوالنصیرخان حمل دواب 15 نموده عطف عنان بجانب قندهار نمود و در بین راه خبر سرکشی و طغیان لقمان خان برادرزاده اش که در قندهار به نیابت خود مقرر کرده بود سامع افروز او گردید تبیین این مقال آنکه روزیکه شاه درآنی بعزم تسخیر هندوستان علم استقلال بر افراشته روانه میشد لقمان خان برادرزاده خود را به نیابت مقرر و در 20 قندهار او را دخیل امورات نموده بر مسند فرمان فرمائی متمکن گردانیده خود رهگرای مقصد گردید بعد چندی که داخل خاک

در آنجا Z. 12. Hs.:

هندوستان شده از محل اختیار خود دور افتاده مانجند و اوباش بعضی ایلات که در بیغولهای کمنامی خزیده و متروصد فرصت بودند و در نزد لقمان خان مذکور جمع شده دخل کلتی در مزاج او بهم رسانیده او را خودسری اغوا نمودند خان موصوف ۴ که از مدتها در دل نرد این مدعا میباخت مکنون ضمیر ۵ خود را بسروز داده باغواهی عوام کالانعام لوائ خود را با بعزل عمال و صاحب کاران شاه درآنی افراشته جمعی را بیابان گرد وادی حیرانی و منجند را دخیل امور سلطانی کرده سرگرم ساغر باده نخوت و غرور و خواستش خود و منافی رای شاه درآنی برتق و فتق امور میپرداخت و از این مراتب بخیر 10

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آئینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج شکست و راست نشست

سپاه داری و آئین و سروری داند

این خبر در دو منزلی سپهند که بجانب قندهار بشاه درآنی 15 رسید باستعجال با لشکر متوجه قندهار گردید مفسدان هنگامه طلب و اوباشان شرارت مشرب بهاجرد استماع از انصراف شاه درآنی در همان شب متفرق گردیده باوطن خود رفتند لقمان خان از قرار معاونان مأیوس گشته دست استئمان بدامن اطاعت سرکرد گنیکه با او بظاهر دم از وفای میزدند زده جواب 20 کج نفاق چیزی دست یاب نگردیده بالضرورت از سرمستی غفلت

Z. 1. Oder? مسکنند? Ich kann das Wort nicht nachweisen; die Bedeutung ist ziemlich klar, Ebenso Z. 8.

هشیار گشته دانست که این کار از قَلت اعوان بی نام و نشان بدون تقدیر و خواهش خالق انس و جان بی بنیان بجز دادن نقد جان خلاصی امکان ندارد و مضطرب گردیده بذیل استشفاع اعتصام نموده شقیعان برای عفو جرائم بدرگاه شاه افغان فرستاده چون ضایقهٔ سدوزه را ضابطه و قراردادی هست که از ذات خود صاحب تقصیر را خود بقتل نمیرسانند شاه درآئی خان سرمست بادهٔ غرور را طلبیده از نیابت خلع و بحیس نظر نگماه داشته در ظاهر از او بازخواست نکرد بعد از دو سه روز در خفیهٔ او را بیکی از دلاوران ایرانی داده در شب 10 بقصاص رسانید

در بیان احوال حضرت شاه رخ شاه و اهل خراسان و بقتل رسیدن فریدون خان غلام در آن ایام

در آنوقت لشکر احمدشاه درآئی از فوج قاجاریهٔ محمدحسن خان شکست خورده وارد سبزوار و از آنجا شاه درآئی بعزم سفر قندهار کمیت گریزرا جولان داده وارد هرات و نورمحمد افغان را که بخدمت نیابت سلطنه در مشهد مقدس در خدمت حضرت شاه رخ میفرستاده بود از مشهد طلبیده و امیرخان قزاقی که از ایل برلاسینهٔ خراسان و محل سکناى او دولت آباد بود 20 نظر بخدمت شایسته که سابق از او نسبت بشاه درآئی بعمل آمده اوا برتبهٔ سرداری خراسان ممتاز و محولات و اطراف

مشهد مقدس را م باو سپرده و خود با لشکر افغان بسمت قندهار روانه گردید حضرت شاه رخى بعد از رفتن نورمحمد افغان فریدون خان غلام سرکار خود را بنیابت خود مقرر و نظام بخش امور سلطنت گردانید خان موصوف حسب الحکم بخدمت مذکوره قیام و اقدام مینمود امیرخان قزاقی که از 5 نفاق سرداران خراسان مطلع و حضرت شاک را عجز و بی معاون و ارض فیض بنیان را از وجود دلاوران خالی دید بطمع تسخیر مشهد مقدس زیارت روضهٔ رضویه را بهانه کرده با جمعی از هراعیان خود فرقهٔ افغان درآئی از محل سکناى خود حرکت و بجانب ارض اقدس روانه و در ورود بدر دروازه بآن حضرت شاک 10 با مردمان هراعی داخل شهر و به تحویکه با مردمان خود تمهید نموده بود دروازه را با اختیار خود آورده جمعی را م بر سر بروج فرستاد سه چهار برج را در اختیار آوردند از تصرف نمودن دروازه و چند برج و عدم لشکر در شهر استیلاى خود را در ارض اقدس یقیناً تصور نموده بنابر بی اعتدالی گذاشته بر 15 مردمان شهر دست اندازی نمود از این حرکت حضرت شاه رخى را غضب مستولی شده میرحسین خان افشار واحدالعین و فریدون خان نایب السلطنه را باخراج خان موصوف و هراعیان او مقرر فرمود حسب الحکم خوانین با جماعهٔ غلامان و چند نفر از فرقهٔ افشاریه با تیغهای آخته از دروازهٔ چهار بلغ بر آمده در 20

Z. 10. Die Worte *شاک* بآن حضرت *شاک* scheinen nicht hierher zu passen.

Z. 15. *یقیناً*. In der Handschrift unpunctiert.

میان خیابان هر کس از جماعه افغان را دیدند بقتل رسانیدند و فرقه قزاقی را بگرفتن اسب و سلاح قناعت کرده دستگیر مینمودند و مردمان شهر م جمعیت نموده بروج و دروازه را از کسان امیرخان عنفاً بصبوب شمشیر و چماق استرداد نموده از شهر بیرون کردند خان موصوف بی نیل مقصود بسمت دولت آباد محل سکناي خود فرار و فریدون خان بدستور دخیل امورات کلی و جزئی حضرت شاهرخي و با مردمان شهر رویه سلوک را مرعی داشت شاهزادگان علیمکان نصرالله میرزا و نادر میرزا که خلقان حضرت شاهرخشاه و در صغر سن بامر تدریس مشغول و در 10 امورات کلی و جزئی بموجب حکم شاهی باسترضای فریدون خان روزگار میگذاشتند بعد چندی که برادران را این مراتب خاطر علی گران و بطبع غیور ناموافق بود با یکدیگر باب مشاورت کشاده باستصواب یکدیگر بقتل فریدون مصمم و چند نفر از غلامان را م در این امر با خود متفق و عهداستان کردند روز 16 دیگر غلامان را مکمل و مصلح در کناری ملین دلاوران خلوت و حرم سرا بصورت اخفاً وا داشته از جانب حضرت شاهرخي کس بطلب او فرستادند و حضرت شاهی را اکثر اوقات محل نشیمن در مکان شاهزادگان و برای امورات محفیه ضروریه فریدون خان را بهمان جا متفرّد طلب داشته احکام ضروری را باو میفرمود خان موصوف بهمین خیال خاطر جمععی تمام با دو سه نفر از آلمان خود روانه دربار حضرت شاهرخي و در ورود بآن مکان نصرالله میرزا با غلامان بر او تاخته همان وقت بدون تأمل بقتلش رسانید فرقه غلامان گرجیه و غیره که خان مقتول را که سردار و بزرگ خود

میدانستند از قیل و قال مردمان قتل او را باور نکردند بخیل حبس او افتاده لنگی جمعیت نموده باراده او را از حبس بر آرند مستعدّ حرب گردیدند بعد از تحقیق که قتل خان مذکور معلوم ایشان گردید جمعیت آنها از یکدیگر پناشید هر یک بمکان خود رفتند خواجگان که در حرم آمد و شد 5 داشتند ماجرای قتل فریدون خان را بحضرت شاهرخي عرض و از حقیقت جمعیت غلامان آگاه گردانیدند حضرت شاهی در کمال غضب از حرم سرا بر آمده با وجود بیچشمی نصرالله میرزا را چشممائی معقول کرده و یک نفر از غلامان قاتل فریدون خان را بروز خود نشانیده چشمهای او را کند داخل حرم سرا گردید 10 نصرالله میرزا بعد از این مقدمه خود متوجه امورات گردیده بدون شرکت غیر بنیابت پدر بزرگوار برتنق و قنق معاملات میپرداخت چسبون حضرت شاهی را با نادر میرزا محبت بیش از نصرالله میرزا بود مکنون ضمیرش این بود که نادر میرزا را دخیل امورات سلطنت گرداند لیکن بسبب تهور و جلالت نصرالله میرزا 15 این امر در عهده تعویق مانده و نصرالله میرزا بخطاب ولی نعمتی در مملکت خراسان بین الناس مشهور و معروف گردید حضرت شاهی تمهیدی خاطر رسیده نصرالله میرزا را در خلوت طلبیده فرمود که ما را مظنه این بود که سرداران خراسان لنگی اتفق کرده سلطنت را رونقی با خود خواهد رسید چنانچه قبیل از این 20 که جمعیت سرداران منعقد گردید باقی مانده خزانه و جواهرخانه جناب نادر را سرداران مذکور بموجب خواهش خود آنچه خواستند کردند که هیچ چیز باقی نگذاشتند و لنگی باوطن

خود رفته سلطنت را بی رونق و بجز نامی از فرمان فرمائی نمانده
 در این صورت ما را چنین بخاطر رسیده است که بدون اعانت
 کریم خان زند که در عراق میباشند امر سلطنت در خراسان
 بهیچ نوع صورتی نگیرد باید خود متوجه عراق شده با کریم خان
 ملاقات کرده فوجی از او گرفته و زود خود را برسانی که امید
 قویست که سلطنت را رونقی بهم برسد و بعد از این آنچه مناسب
 باشد بعمل خواهد آمد غرضش این بود که نصرالله میرزا که
 صاحب وایه و عزم است باین بهانه روانه عراق نماید و
 نادر میرزا را دخیل امورات گرداند که سواى این تمهید نوعی دیگر
 تسلط نادر میرزا صورتی نخواهد گرفت نصرالله میرزا قبول رفتن عراق
 کرده از خدمت حضرت شاهی مرخص و صندوقچه ملو از جواهر
 قیمتی که دست اکبر خراسان باو نرسیده بود همراه خود بر
 داشته با چند نفر از غلامان رهگرای عراق گردیده در سرحد
 نیشاپور مردمان عباس قلی خان حاکم آنجا شب بر سر او ریخته
 صندوقچه را با بعضی اشیای دیگر غارت نمودند نصرالله میرزا بر
 سر این مقدمه گفتگوی نکرده روانه عراق گردید حکام سرحدات
 عراق از آمدن نصرالله میرزا مطلع شده حقیقت را بدیوار
 عظیمت مدار کریم خانی عرض [کرده] منتظر حکم بودند که بهر
 نوع حکم صادر شود بعمل آرند از بندگان سکندرشان احکام
 و فرامین سرحدات خود بجمیع خوانین و سرکردگان شرف
 صدور یافت که هر کس در حد و حدود خود استقبال نموده

Z. 18. fehlt in der Hands.

ندورات و پیشکشهای لایق گذرانیده بدآب و دستور پادشاهان
 با نصرالله میرزا سلوکی مری دارند نصرالله میرزا که جا باستقبال
 آمده حکام هر دیار علی قدر مراتب پیشکش و هدایا گذرانیده از
 سرحد خود بمحل اختیار دیگری میسرانیدند بهمین دستور داخل
 بحال پارس و خوانین زندیه و سایر اویماقات و ایلات و سرکردگان
 بموجب حکم بندگان کریم خان که حقیقت احوال او بعد از
 این رقمده کله عنبرین میگردند تا تنگ الله اکبر استقبال نموده باتین
 شاهانه داخل دارالعلم شیراز و بدولتخانه کریم خانی نزول اجلال
 فرموده حضرت کریم خان تا در بارگاه استقبال نموده در یک مسند
 نصرالله میرزا را با خود نشانیده لازمه سلوک مسلوک داشتند مکان
 علیحده بجهت خوابگاه و نشیمن ایشان مقرر و در تعظیم و
 تکریم و مهمانداری قصوری نمیفرمود بعد از چند روز حضرت
 میرزا لب بعضی مدتها کشوده حقیقت سلوک سرداران و فرقه
 اکواد و ایلات خراسان و بی اختیاری حضرت شاه رخى در ارض
 فیض بنیان و آمدن خود را برای امداد خدمت و بی شوکت
 ایشان بمعرض بیسان در آورد بندگان کریم خان قبول فرستادن
 لشکر در خدمت حضرت نصرالله میرزا خراسان نموده بفکر
 کارسازی و تدارک قوشون افتاد در این بین خطی از جانب
 شاه رخى به کریم خان رسید بمضمون نصرالله سفیه و جاهل
 که از راه مکر و خدعه فریدون خان غلام و لله خود را بی
 تقصیر و بی جهت بقتل رسانیده بحسب اتفاق رهگرای خدمت
 آن زنده آفاق بدون اطلاع گردیده که مابین اصل خراسان و
 عراق بانى مفسده و نفاق گردید هر گاه در خواست لشکر و

کومک داشته باشد مقرون باججاج نفرمایند که از خوانین و سرداران خراسان احدی را ادعی سرکشی و کسی را مجال نافرمانی با ما نیست بندگان کریم خان خطرا در پرده خفا داشته به نصرالله میرزا اظهار نغمود روزی نصرالله میرزا مجدداً باظهار مطلب 5 پیشین پرداخته برای رفتن خراسان که حضرت شاهرخى منتظر است گفتگو نموده بندگان کریم خان همان نوشته حضرت شاهرا که در نزد منشیان سرکار خود سپرده بود طلبیده به نصرالله میرزا نمود حضرت میرزا از مکتوب مطلع شده خجالت بسیار کشیده بی نیل مقصود بسمت خراسان با صد نفر از آلمان خود 10 مرحله پیما گردید و حضرت شاهرخى بعد از روانه نمودن نصرالله میرزا بسمت عراق نادر میرزا ولد کوچک خود را صاحب اختیار مشهد مقدس نموده در مسند فرمان فرمائی او را متمکن گردانید و نادر میرزا برتسق و شتق مهمتات میپرداخت که نصرالله میرزا از شیراز بر گشته همان جا باستعجال طى مراحل نموده 15 خود را بمشهد رسانیده داخل شهر گردید نادر میرزا از ورود نصرالله میرزا متوحش شده از دروازه دیگر بسمت چناران فرار نمود نصرالله میرزا در مسند فرمان فرمائی متمکن گردید چون جعفرخان کرد که در چناران سکنا داشت نهی که مأخذ او از چناران در شهر و خیابان همیشه جاری بود 20 سد نموده بطرف زراعت خود انداخته حکام مشهد مقدس چندین دفعه اراده کردند که آنرا بدستور سابق بشهر بیاورند بسبب قلت اعوان و جمعیت و کثرت اکراد و جعفرخان میسر نمیگردید نصرالله میرزا کس به نزد جعفرخان به طلب آب فرستاد

وندان نقدعلی خان برادر جعفرخان در این باب تعقل ورزیده آتی بروی کار نیامد نصرالله میرزا خود سوار شده با چند نفر از غلامان تا سرآب رفته مسکفظان را فراری و آبرا بسمت مشهد مقدس جاری نمود از معاودت وندان نقدعلی خان با جمعی از اکراد بعزم مدافعه پیش آمد نصرالله میرزا کمیت جلالت را 5 جولان داده با قلت اعوان خود را بآن جماعه زده چند نفر را زخمی نموده آنها را شکست داده تا نزدیک قلعه دوانیده بمشهد مقدس بر گشت و جمعیتی با خود فرام آورده بادن حضرت شاهرخى عازم تسخیر نیشاپور گردید عباس قلی خان ولد حسن قلی خان بیات که حاکم نیشاپور و نهایت استقلال داشت 10 از اراده او مطلع گردید جنگ میدان را با نصرالله میرزا صلاح حال خون ندیده تحسن اختیار نموده نصرالله میرزا بمحاصره نیشاپور پرداخت حضرت شاهرخى باز فرصت یافته نادر میرزا را طلبیده بدستور سابق راتق و فاتق امورات گردانیده قلعن نمود که اثر نصرالله میرزا بمشهد مقدس آید دروازه را برای دخول او 5 باز نکنند و اثر جنگ پیش آید مردمان بروج و مسکفظان دروازه بدفع او پردازند نصرالله میرزا از تمهیدات شاهی مطلع شده دست از محاصره بر داشته باستعجال روانه مشهد گردید جمعیتی که با خود داشت هگمی پراکنده و باوطن خود رفتند با جمعی از غلامان بطریق رسیده ابواب شهر را بر روی خود 20 مسدود دید لاچار آن روز آن شب را در بیرون شهر در کمال حیرانی گذرانیده مردم شهر مشهد از این احوال مطلع گشته بسبب ظلم و تعدی بسیار که از نادر میرزا بوقوع می رسید طالب

نصرالله میرزا گشته بهاجوم عام دروازه را از مستحفظان بضر بجمان
و چوب و سنگ گرفته صغیر و کبیر پیاده از شهر بر آمد تا
طریق رفته نصرالله میرزا را ملاقات کرده بشهر آوردند حضرت شاه رخی
مخوف شده پناه بروضه رضویه سلطان اولیاً علیه التحیة و
5 التنا... مشرف گردیده بعد از عتبہ موسی خدمت والد خود رفته
پای او را بوسیده خاطر جمع نموده داخل چهار باغ گردانید و
خود بعد چند روز بتدارک دیده بجانب کردستان روانه شد

بیان رفتن احمدشاه درانی کُرت سیوم به

هندوستان و حرب نمودن با جماعه مرهتته و مغلوب

گشتن آن شرقه بی نام و ننگ باهر

10

ملک با فرهنگ

قبل از این رقمزد بیان گردیده که شاه درانی بعد از شکست
از دلاوران نواب صفدر جنگ که وارد قندهار گردید لقمان خان
بزرگ زاده اش را بسبب بغی و سرکشی بقتل رسانیده بفکر تدارک
15 و سرانجام لشکر افتاده مجدداً از شرقه قزلباش ایرانی و تورانی و
افغان و کابلی دوازده هزار سوار دیگر ملازم نموده اسپ و آلات
حرب گنمی را بقدر ضرورت مهیا و لشکریان دیگر را ۲ بهمین دستور
بعد از دیدن سان عو کسرا هر چه از آلات حرب از اسپ و
شمشیر و تفنگ و غیره در کار بود تدارک کرد شب و روز
20 بهمین شغل میپرداخت در ایس بین خیبر فوت محمدشاه و

جست: Z. 5. Hier ist wohl etwa folgendes einzufügen:
نصرالله میرزا بزیارت امام علی بن موسی الرضا مشرف التبع

استقلال احمدشاه بر سربر سلطنت رسید و بعد از چندی
کیفیت برقم خوردگی احمدشاه با نواب صفدر جنگ باغوی
غازالدین خان مشهور بعمادالملک و حرب صفدر جنگ با احمدشاه
در شاه جهان آباد و رفتن نواب صفدر جنگ بطرف صوبه خود و
آزار شقاقلوس بهم رسانیدن و بهمان آزار دنیای فلذرا و باغ نمودن 5
و از اختلال اوضاع هندوستان سامع افروز شاه درانی گردید از
شنیدن این اخبارات مسرور شده مصمم رفتن هندوستان گردید
نواب عمادالملک بعد از فوت نواب صفدر جنگ بفکر خود سری
افتاد احمدشاه و نواب قدسیه والده ماجده او را که مدخلیت
تائی در امور سلطنت داشت هر دورا بقید آورده دیده جهان بین 10
ایشان را از نور عاقل ساخت يك نفر از شاهزادگان تیمورتیها برای
نام بر آورده سربر آرای سلطنت و خطاب عالم گیری مشهور آفاق
گردانید و بجز نام سلطنت عالم گیرا در هیچ امر دخلی نبود و
شاه درانی با لشکر قیامت اثر کوچ بر کوچ از قندهار قطع منازل
نموده به نزدیک دلی رسید عمادالملک عالم گیرا بر داشته باستقبال 15
شاه درانی شناخته بعد از ملاقات عالم گیر خود ۳ ملاقات نموده و
شاه درانی داخل شهر شاه جهان آباد گردید بعد از چند روز
که شهر را نهیب و غارت نموده پادشاه بیگم صبیبه محمدشاه
مغفور را بجهت خود خواستگاری نمود و صبیبه عالم گیرا بازواج
تیمورشاه ولد خود در آورده عالم گیرا بدستور سابق دخیل امر 20
سلطنت و عمادالملک را وزیر الممالک مقرر و خود با لشکر عطف
عنان بجانب قندهار نمود در ورود بقندهار چون امر سلطنت

Z. 4. Hinter شاه جهان آباد hat die Hs. ein sinnloses بودن.

ایران و نفاق دلاوران خراسان را با یکدیگر بمرتبه اتم دانست و حضرت شاه رخ را با شاهزادگان بدون جمعیت که در مشهد مقدس متمکن بودند وقت را فرصت دانسته مصمم رفتن خراسان گردید که خط عالمگیر رسیده متصمّن بر اینکه عبدالملک بفکر قتل ما افتاده اکثر حضرت شاهی خود بدولت تشریف فرمای این سمت شوند جتمّل که از دست این ظالم مستخلص شویم و الا بجائی برای ما و فرزندان ما نخواهد بود از شنیدن این مصوم شاه درائی فسخ اراده خراسان نموده علم استقلال بجانب هندوستان افراشت از فرستادن این خط عبدالملک از حقیقت مطلع شده پیش از رسیدن شاه درائی عالمگیر را با چند نفر از اعیان بقتل رسانیده جهنگوای مرهت را با عشتاد هزار سوار مرهت طلبیده به اراده حرب شاه درائی با خود رفیق ساخته شاهزادگان تیمورتی را از ذکور و اثاث از قلعه شاه جهان آباد بر آورده بنزد کامکار خان بلوچ فرستاد و خود با جهنگوای مرهت و جمعیت خود در پاره پاره قرار گرفت شاه درائی بعد از دریافت حقیقت از خط عالمگیر با لشکر جرّار خون خوار روانه دهلی شد و در ورود به نزدیکی شاه جهان آباد عبدالملک از ورود لشکر افغان مطلع شد با جهنگوای مرهت مشورت آمدن بر حرب شاه درائی نمود میخواستند که از دریا پار شوند تپتیل را که سردار کلان و سپهسالار لشکر جهنگوای و در پاره دریا میبود به حسب اتفاق با فوج شاه درائی که برای تعیین مکان و دیدن لشکر خصم آمده بودند حرب اتفاق افتاد و گلوله به تپتیل راو مذکور رسید

Z. 5. Hs. اوقات!

لشکر او متفرق شده و از این خبر جهنگوای مشوش شده صرفه در جنگ ندیده به سمت دکهن با لشکر خود گریخت عبدالملک هم تاب نیاورده با لشکر خود داخل شهر شده منظورش اینکه شاهزاده که بعد از کشتن عالمگیر برای تقلد امر سلطنت مقرر کرده بود همراه گرفته خود را بمأمی رسانیده و لشکر دکهن را طلبیده بعد از رسیدن آنها با شاه درائی مقابل شود شاه درائی بعد از داخل شدن عبدالملک بشهر از مکان خود حرکت کرد و نزدیکی شهر را مصرع خیام نصرت انجام نمود عبدالملک نیز مشوش شد خود به تنهایی از شهر بر آمده بسمت قلاع سورج مل جات گریخت شاه درائی با لشکر داخل شهر شد بعد از چند روز خبر رسید که جهنگوای که بسمت دکهن گریخته بود با بهادر بسواس خلف ارشد پندت پردهان بالاجی راو و پیشواو سداسیو پندت عمه زاده بالاجی راو مذکور مشهور به بهاجی و ملهار راو و اهاجی و سایر سرکردگان مرهت که زبان بر سه لک سوار جرّار با یک هزار و سیصد صرب توپ و چهل هزار گاردی بسرکردگی ابراهیم خان گاردی میبایند و نجیب الدوله افغان یوسفزی با پانزده هزار سوار افغان که باشند هندوستان بود از ورود شاه درائی به نزدیکی دهلی بخدمت شاه درائی آمد

Z. 5. Das etwas undeutlich geschriebene Wort könnte man auch بامنی lesen. Z. 12. Sic! Vielleicht بهادر?
Z. 12. Die Namen der Mahrattenführer sind folgende:
1. Viṣṣvās Rāó, Sohn des Báláđí Rāó Pañđit pradhán. 2. Der Pêṣva Sadáśév, bekannter als Bháóđí Rāó. 3. Mulhár Holkár, und 4. Appáđí Gáikavár.

ملازم رکاب میبود از استماع آمدن لشکر مرهته شاه درآنی پرسید که بچه طریق با این جماعه حرب باید کرد نجیب الدوله بعرض رسانید که این جماعه با سرانجام بسیار و لشکر بی شمار میبایند الحال مقابل شدن و حرب با این جماعه را چند وقت^۵ در عهده تعویق باید انداخت و مردمان معتمدرا در قلعه شاه جهان آباد برای محافظت شهر و قلعه گذاشته و خود بدولت پسر دربارا مضرب خیام نصرت انجام مقدر فرموده و احکام بنام سرداران روغیله و افغان که در هندوستان سکنا دارند از حضور شرف صدور باید که با جمعیت و لشکر خود برکاب ظفرانتساب حاضر گردند و مرا رخصت فرمایند که رفته نواب شجاع الدوله خلف الصدیق نواب صفدر جنگ^۶ بهر قسم باشد رضامند کرده خدمت بنیاورم بعد از رسیدن معز الیه و جمعیت روغیله هر قسم صلاح باشد در قلع و قمع این فرقه کفره باید کوشید شاه درآنی رأی اورا پسندیده یعقوب علی خان و بلندخان^{۱۵} افغان را با دو هزار نفر در قلعه به محافظت شهر مأمور و نجیب الدوله را برای آوردن نواب شجاع الدوله فرستاد و احکام بنام شجاع الدوله و سعدالله خان پسر علی محمدخان روغیله و جمیع سرداران روغیله و احمدخان بنکش شرف صدور یافت که جمعیت و توپخانه برکاب حاضر شوند و خبر رفتن^{۲۰} نجیب الدوله برای آوردن نواب شجاع الدوله در میان جماعه

Z. 20. Hinter den Worten روغیله جماعه در میان ist offenbar eine Reihe von Worten durch Nachlässigkeit des Schreibers weggelassen. Man würde etwa erwarten: (خبر رفتن نجیب

روغیله... که دوندی خان و قطبشاه و حافظ رحمت خان و سعدالله خان باشند با سرکردگان دیگر هکمی با جمعیت خود و توپخانه که عدت ایشان از یکصد و چهل هزار سوار و پیاده زیاده بود بخدمت شاه درآنی حاضر شده ملازمت نمودند احمدخان بنکش هم با جمعیت بیست هزار سوار و پیاده و توپخانه و^۵ سرانجام از مکان خود روانه و فیض یاب حضور شاک گردید و نجیب الدوله بخدمت شجاع الدوله رسیده از طرف شاه درآنی پیغام رسانید که چون مقدمه کفر و اسلام در میان است در این وقت خودداری نمودن دور از رویته دین داری و خلاف خوشنودی جناب اقدس باری است و بر جمع اهل اسلام^{۱۰} بموجب شریعت حضرت خیر الانام اوقع این کفره ظلم لازم بل واجب است و هر که خود را از این جنگ معاف دارد بی شبهه از دین اسلامیه خارج و در شریعت غرآی سید المرسلین شرمسار خواهد بود نواب شجاع الدوله از این پیغام نصیحت انجام متقاعد شده پنجاه هزار سوار قزلباش ایرانی که ملازم رکاب او^{۱۵} بودند با چهار هزار سوار هندوستانی و توپخانه همراه بر داشته بخدمت شاه درآنی شتافت حضرت شاک جمیع سرکردگان افغان را باستقبال نواب معز الیه فرستاد باعزاز تمام داخل لشکر افغان و بخدمت شاه درآنی فیض یاب گردید شاه والاجاه کمال شفقت و نهایت سلوک بعمل آورده باخطاب فرزندخانی اورا نواخت قبل^{۲۰} از ورود نواب موصوف و حافظ رحمت خان و سرکردگان روغیله و الدوله... در میان جماعه روغیله انتشار یافته خوانین این فرقه که دوندی خان الخ

تجیب الدوله لشکر مرهته بشاه جهان آباد رسیده قلعه را محاصره نمودند تا یک ماه مردمان شاک و اهل شهر قلعه را محافظت نموده به زد و خورد مشغول بودند یعقوب علی خان و مردمان شاه درانی که در قلعه بودند بسبب بی اذوقگی و طغیان رودخانه چمنه^۵ که کشتیها^۶ در اختیار لشکر مرهته بود صرفه در ماندن [در] قلعه ندیدند پیغام بسردار مرهته دادند که ما دست از قلعه داری بر میداریم و قلعه را بشما وا میگذاریم بشرط آنکه قسم خورده قبول نمود که ایشان را صیحتاً سالمأ به نزد شاه بفرستند یعقوب علی خان خاطر جمع کرده با جمعیت خود بموجب^{۱۰} گفته سردار مرهته بخانه نواب علی مردان خان که در کنار دریا واقع است رفته سردار مذکور برای ملاقات او رفته و او را صیانت نموده رخصت نمود یعقوب علی خان در پسر چمنه بخدمت شاه رسیده حقیقت را بعرض رسانید شاه بر او اعتراض کرده بسیار مزحواست او را بقتل رساند چون مقدمه جنگ در پیش بود^{۱۵} بقتل او نپرداخته او را معاف نمود و بهاو و بسواست او سردار مرهته فاروسنگر که معتمد ایشان بود با جمعیت بسیار در قلعه دهلی گذاشته و او را قلعه دار مقرر و خود روانه سمت لاهور گردیدند در نزدیک سهند چاقی بود که معبد کلان فرقه هندو و عالم کبیر ماضی آن جا را مسدود نموده بود در ورود بآن مکان^{۲۰} چاه مذکور را پیدا نموده و خاک و خاشاک او را دور نموده

Z. 6. در fehlt in der Hs., ist aber unbedingt nötig.

Z. 7. Hs. قلعه داری.

Z. 8. Ein solcher unvermittelter Übergang aus der indirecten Rede in die Erzählung ist bei Emin öfters zu bemerken.

بصابطه خود غسل نموده و این را بغال میمون دانسته و از آنجا باز بسمت شاه جهان آباد باران^۵ حرب شاه درانی معاودت نمودند و بسبب طغیان آب که عبور از آن بدون کشتی متعذر بوده جمیع کشتیها در اختیار مرهته بود شاه درانی برای گذشتن از دریا راهی غیبیافت سرداران افغان و روهیله و نواب شجاع الدوله^۵ هگمی در این فکر بودند که بدون کشتی از دریا بچه نوع عبور نمایند که شاه درانی را تدبیری بخاطر رسیده جمیع سرداران حکم فرمود که هر قدر فیصل در لشکر باشد هگمی را حاضر سازند حسب الحکم یکهزار و پانصد فیصل از جمع لشکر فراهم آمده بعرض رسانیدند شاه والاجاه بیست هزار سوار ایرانی و افغان را^{۱۰} حکم فرمود که هگمی سلاح و آلات حرب را بار فیلان نموده خود^{۱۵} بسواری فیلان از دریا عبور نمایند و کشتیها که در اختیار مرهته است از آنها گرفته باین طرف دریا بیاورند که لشکریان بسهولت بآن طرف عبور نمایند حسب الامر شاک سواران مذکور با آلات حرب سوار فیلان از دریا عبور نموده بر مستحفظان^{۱۵} کشتیها تاخته پاره را علوفه شمشیر آبدار نموده بقیه السیف فرار نموده به لشکر مرهته ملحق گردیدند دلاوران ایرانی جمیع کشتیها را بحیطة ضبط آورده بخدمت حضرت شاک فرستادند شاه و لشکریان هگمی عبور نموده چهار آکروی لشکر مرهته را^{۲۰} مصرب حیام نصرت انجام نموده محسود چشم خصم بداختر

نساخته بمقر خود برگشتند و از چهار طرف دلاوران ایرانی و افغان حسب الحکم شاه درانی راه‌ها را مسدود نموده که از هیچ طرف ازوقه جماعه مرهته که در دور خود سنگری عظیم ساخته و توپهای کلان را چیده بودند نرسید و فرقه مذکوره ۵ بخاطر جمع در سنگر خود بودند و مطلقاً شاه درانی با این جمعیت بخاطر نمی‌آوردند و می‌گفتند هر وقت خواسته باشیم از سنگر بر آمده شاه درانی با همه جمعیت او علوفه شمشیر آبدار نموده یکی از ایشان را زنده خواهیم گذاشت که بملک خود بروند و چون شاه درانی از همه طرف سد آمدن ازوقه ۱۰ نموده بود و چند ماه بهمین دستور گذشت که ازوقه بان جماعه نرسید و آرم و اسب بسیاری بسبب بی‌انوقتی بعضی تلف در آمدند و کار بر جماعه مرهته تنگی شد آن وقت همگی کمر بعم شاه درانی بسته توپخانه را پیش انداخته مجموع لشکر سوار شده از سنگر بر آمدند و از این طرف شاه والاچه و ۱۵ نواب شجاع‌الدوله بهادر و نجیب‌خان و سرداران روهیله و افغان مستعد حرب شده هر کس با جمعیت و توپخانه خود در مکانی معین بامر شاه درانی فرار گرفتند لشکر هنوز مانند سیلاب گل‌آلود با نیغهای آخته در و دشت را فرا گرفته زیاده بر دو هزار چهار صد فیل سوار که همه سردار و هر یک خود را در روز ۲۰ جنگ بصد سوار برابر می‌گرفتند در انباریهای زردوزی در کمال وقار فرار گرفته و لشکر خود را بحرب مینمودند شاه درانی افواج هندوستانی و افغانها را مقابل آنها فرستاده و لشکر خود را در عقب مقرر نمود که هر گاه احدی از لشکر هندوستانی از

حرب روی گرداند او را طعمه شمشیر آبدار نمایند و خود با فرقه قزلباشیه و دسته غلامان در یک سمت فرار گرفت لشکر مرهته بهمان دستور که مذکور شد من حیث المجموع رو بلشکر روهیله آورده آنها را از جا کردند نواب شجاع‌الدوله بهادر را تاب نماند از یک سمت مانند اجل معلق با جمعیت خود یورش ۵ بر سر ابراهیم‌خان و فرقه گاردین آورده از گلوله توپ و تفنگ پروا نکرده بضرر گلوله جزایر دمار از نهاد آن جماعه کفار بر آورده داخل توپخانه آنها گردید و از این طرف شاه درانی توپچیان قدرانداز را بحالی کردن توپها پی در پی بر انباریهای فیلان کوه‌توان و لشکر کفار ضلالت توأمان امر فرمود و قریب ۱۰ بسه هزار توپ که از سپاه درانی و سرداران روهیله و احمدخان بنگش و نواب شجاع‌الدوله و سایر سرداران بود بیکبار آتش افشانی آغاز نموده از غریدن صدای رعدا ساری توپهای از دردم تزلزل در ارکان وجود تیره‌روزان روسیاهان خذلان شیم راه یافتند هر گلوله سر بسته که از دهن توپ جدا میشد بیک اجل بود که ۱۵ ندامی از جعی بگوش جان سرداران شقاوت‌بنیان هر پیشه رسانیده هر یک را فرداً فرداً بدخول سقر رهنمون و سریر آری اورنگ فرقه اولادک اصحاب النار هم فیها خالدون میگردانید چنانچه حسب تقدیر جمع سرداران مرهته کفره از تدبیر شاه صافی ضمیر هدف گلوله توپ رعده سیر و لشکر بان طعمه شمشیر آبدار غازیان ۲۰ تدبیر گردیده ابراهیم‌خان گاردی خود دستگیر و باقی گاردین قتیل تیغ بیدریغ دلاوران شجاع‌الدوله و از یورش فرقه قزلباش اولیک

و دستۀ غلامان که از سمت دیگر تاخت بر آن لشکر آوردند پای ثبات و قرار آنها از پیش بدر رفته شکست خورد» و بفرار نهادند دلاوران ایرانی و افغان و روهیله حسب الحکم شاه درانی تا بیست فرسخ آنها را تعاقب نمود» سر و اختر مه بیشمار^۵ از آنها گرفته قریب بصد هزار نفر از آن جماعه مقتول سیف غازیان نصرت نشان و هجده هزار نفر زنده دستگیر پنجاه تقدیر گردیدند و من جمله مقتولین چهار صد فیل سوار که باصطلاح مرهقه آنها راوت میگویند که بیکه بهادر است بودند و تمام اسباب و تزییخانه و اثیال خزانه و دواب و ماجتیلج^{۱۱} آنها نصیب^{۱۰} غازیان و بحیطه ضبط شاه فیروزی نشان در آمد معدودی از بقیة السیف زخمی و نالان خود را بدکهن رسانیده شاه درانی از این فتح نمایان که ابتدا شجاع الدوله مصدر و منشاء بود بسیار از شجاع الدوله مسرور و مشغوف گشته او را برستم هند خطاب نمود ابراهیم خان گاردی که در قید دلاوران شجاع الدوله بود^{۱۵} او را طلبیده بمعرض بلخواست در آورده فرمود که تو با وجود مسلمان بودن تقویت کفر چرا کردی و بحرب اسلام آمدی او در مقابل بمعاد بر لاطائل جواب می گفت شاه درانی را غضب مستولی شده آتشی عظیم افروخته او را سوخت و بقدر ده دوازده هزار نفر از اسرای مرهقه شجاع الدوله شفاعت نمود»^{۲۰} حضرت شایخ خاطر داشت نواب معز الیه جان بخشی آنها نموده مرخص فرمود و خود باستقلال بعد از این مقدمات داخل شاه جهان آباد و بعد از یک ماه عطف عنان بجانب قندهار نموده رهگرای آن صوب گردید

در بیان رفتن احمدشاه درانی بار
سیوم باخراسان بعزم تسخیر آن ارض فیض بنیان
و حرب با دلاوران جلالت نشان آن مکان
و صادرات آن ایام

بعد از فتح جماعه مرهقه کفره که احمدشاه درانی بعز^۵ فریدونی و بدبدیه کاوسی از شاه جهان آباد عطف عنان بسمت قندهار نموده بعد از طی مراحل که وارد محل مقصود گردید لشکریان ایلات و اوبماقات را باوطنان خود مرخص نمود که خانهای خود رفته از رنج سفر و مشقت راه آسایش یافته بعد از نوزده فیروز سلطانی رهگرای حضور و برکاب حاضر شوند^{۱۰} لشکریان حسب الحکم هر فرقه بمحل سکناي خود روانه گردیدند و شاه نی جاه که همیشه طایر خیالش از فضای تسخیر مالک ایران ابد تمیسان که سجده^{۱۱} خوافین ذوی الاقتدار و نمونه از ریاض جنات تجری من تحتها الأنهار^{۱۲} و مقام قیام رستم نژادان^{۱۵} غیور نامدار است در پیروز و بیک اندیشه اش بفرمانفرمائی و تسلط^{۱۵} هر یک از بلاد آن مملکت فرسوس بنیاد با قابل تقدیر در راز و نیاز از عدم وقوع این امر محال بی استقلال و دایماً در سوز و گدازی بود در این اوقات که با نیل مقصود از هندوستان معاودت و مالک خزانه قارونی و جنود فرعون خود را دیده نظر

Z. 6. Hs. بدبدیه.

Z. 14. Korân Sûre 2, Vs. 23.

بخالی بودن اورنگ سلطنت از وجود پادشاه جم‌جاه ظل‌الله و
 بی‌اتفاقی دلاوران خراسان و عراق و فارس و آذربایجان که هر يك
 در محل و مکان و سکنا و [? sie!] سقناق خود با یکدیگر در مقام
 نفاق و این مراتب در بین الامم مشهور آفاق بود. بتصور شوکت
 5 و اقتدار افغانی و سایر فرق مستظهر گشته مصمم تسخیر بلاد
 ایران و علم استقلال بسمت خراسان افراشت و با صد هزار
 لشکر جرّار از دار القار قندهار کوچیده در شش فرسخی نزول
 اجلال و آن مکان را مخیم سرداق جاه و جلال نمود لیکن این
 مراتب را در نیافته که هر گاه صعوه ضعیف کم‌نام بتصور خیالات
 10 خام صید کردن شهباز بلند پرواز خاطر گذراند هر آئینه از زبانه
 شعله غضب شهبازی پیر و یالش سوخته باندک چنگلی در بین
 القدمین جمیع اعضایش در م شکند و اثر روباه مکار فریب‌بنیان
 بمعاونت شغالان دشت خذلان براده حرب شیر زبانه رطب
 اللسان کردند در زمان بیک سیلی غضبگری از پای در آمده
 15 بسرای علم شتابد آری هر چند که تخت سلطنت از وجود
 حضرت قدر قدرت‌سای خالی بی نام و نشان و نامداران عرصه
 جنگ را با یکدیگر در اتفاق درنگ باشد به بیابان گرد برهنه‌پای
 نسزد که بکثرت و جمعیت خود فریفته و مغرور گشته دم از
 گردن فرازی و سروری زند

در پیشه گمان مبر که خالیست

شاید که پلنگ خفته باشد

و هر کم‌حسب خفیف‌النصیب را کجا رسد که خیال تمکن
 اورنگ سلطنت و سریر آرائی تخت معدلت‌فرق خود را بدیهیم و

افسر صاحب‌قرانی زینت داده مانند اراجیف بطلب این مطلب
 بهر سو دود چنانچه میرزا علی‌اکبر بهرودی در ابیات اشعاری
 چند بنظم آورده و ملحق به بیت فردوسی نموده این دو
 بیت از آن اشعار است که مرقوم میگردند خطاب به چرخ
 کرده میگوید

بایس زمانی جهانی دهی به هفت آسمان قرص نانی دلی
 تو از بطس زرفانه ناپکار جو احمد خری را کنی شهویار
 که تخت کیان را کند آرزو تفویز تو ای چرخ گردون تفوی
 بهر تقدیر مکنون ضمیرش آنکه چون دو دغخ دیگر خراسان
 رفته و قلبی از مردمان کم‌نام که سردار الصاحب بالاحترام
 10 بسبب بی‌رتبگی آنها را از جا و مقام خارج نموده باو پیوسته
 بودند این دفعه هم جمعی از مردمان خراسان را از راه سلوک با
 خود متفق کرده بمرافقت حضرت شاه‌رخی به تسخیر عراق و
 آذربایجان و فارس پردازد چون صدور این امر و وقوع این
 مراتب پر فتور که از ضابطه عقل دور و از قول بفعل آمدن را
 15 شاه مذکور و سرداران افغان پر شور غرور محض و محض غرور
 میدانستند پیش آمدن احوال را در همان منزل از دیوان لسان
 الغیب خواجه حافظ شیرازی تغال نموده غزلی که بملاحظه شاه
 افغان در آمده این يك بیت از آن غزل است که نوشته میشود
 زبنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم
 20 تو سیاه کم‌بها بین که چه در نملغ دارد

Z. 11. Hs. بی‌رتبه‌گی.

Z. 20, 21. Hāfiz, ed. Brockhaus pag. 118, Vs. 3.

شاه موصوف بعد از مطالعه خواندن این غزل را موقوف نمود»
غزلی دیگر برای سرور سرداران افغانی خواند که این بیت از
آن غزل است

عراق و فارس گزشتی بشعر خود حافظ

بیا که نوبت بغداد [و] وقت تبریز است

از شنیدن این غزل سرداران افغان مبارکباد فتح ایران و بغداد را
به شاه مدورپناه داده از آن منزل کوچیده وارد هرات گردید

در بیان رفتن نصرالله میرزا بکردستان و خیر ورود احمدشاه

دزانی بمقام جام و لنگر و معاونت او به مشهد مقدس و

10 حربه علی مردان خان با فرقه افغان نابکار قبیل از این که

نصرالله میرزا برای جمع آوری لشکر از فرقه اکراد از مشهد مقدس

عزم کردستان گردید خیر ورود او بدو فرسخی چناران بسمع

سرداران و دلاوران کردستان رسید خوانین اکراد که بنا بر

بی اتفاقی شیوه مذمومه نفاق را در پیش گرفته و در خلع حضرت

15 شاه رخی جواهرات قیمتی سرکار نادری را از جواهرخانه متصرف

شده بودند از خوف تسلط نصرالله میرزا که به تهور و جلالت

موصوف و مقابل کوی نداشت چند نفر از سرداران مذکور

بیکجا شده مشورت نمودند که الحال صلاح در این است که

قلیلی از جواهرات کم قیمت را بر داشته حضرت میرزا را استقبال و

20 با او از باب اطاعت و انقیاد بر آمده جواهرات را تسلیم و در

صورت تسلط زبانی نکرده جواهراتی توانیم گفت و هر گاه دیگری

حسب تقدیر در مملکت خراسان استیلاً یابد در صورت بر رن

Z. 4, 5. Hāfiz, ed. Brockhaus, pag. 230. و fehlt in der Hs.

جواهرات دلیلی داشته باشیم همتی را این صلاح پسند خاطر
افتاده جعفرخان و نقدعلی خان با پنج شش هزار سوار حرکت
و روانه خدمت حضرت میرزا و در دو فرسخی چناران بقبض
رکاببوسی رسیده جواهرات مذکور را از نظر گذرانیده و در رکاب
میرزا وارد چناران گردیدند یک روز بعد از ورود حضرت میرزا⁵
از نقدعلی خان پرسید که این جواهرات از کجا بدست شما
آمده خان مذکور بعرض رسانید که در ایام خلع حضرت
شاهی و جلوس شاه سلیمان [...?] و فرقه اوباش اکراد از جواهرخانه
بر آورده بودند این غلامان مطلع شده از آنها گرفته در نزد
خود نگاه داشته بودیم چون مال سرکار بود بنظر انور رسانیدیم¹⁰
حضرت میرزا هر چند مطلع بود که جمیع جواهرات گران بهای
جواهرخانه نادری را نقدعلی خان و جعفرخان و یوسف علی خان
جلایر بخانهای خود برده و برای رفع مظنه این قلیل جواهر
کم بها آورده اند که در السنه و افواه شهرت کند که آنچه
برده بودند خود آورده گذرانیدند لیکن چون تسلط کاملی¹⁵
نداشت مصلحتاً دیگر سخنی نگفته خاموش ماند از ورود
بچناران و سلوک نقدعلی خان و جعفرخان و محمدحسین خان
زعفرانلو مشهور بایل خانی و رضاقلی خان ولد محمد رضاخان
کهنپکلو و دولیبخان شادولو و چند نفر دیگر از خوانین کرد
بملازمت حضرت میرزائی با جمعیت خود شتافته پیشکشها²⁰
گذرانید و در رکاب میرزا روانه مکان شاهوردی خان حاکم

Z. 13. مضمیه statt des مظنه.

رادگان گردیدند و شاهوردی خان ملازمت نموده پیشکش گذرانید و از آنجا بحال قوچان مشهور بخیموشان وارد گردیدند اللهوردی خان ولد محمدحسین خان حاکم قوچان بسبب غرور از استقبال تعطل ورزیده در ورود بقوچان چون جمعیت بسیاری^۵ از اکراک در رکاب حضرت میرزائی فرام آمده رونقی در کار او بهم رسیده بود ملازمت حضرت میرزائی شتافت چون حضرت میرزا از سلوک اللهوردی خان ناخوش شده بود بحبس او امر فرمود حسب الحکم خان موصوف را گرفته کنده و دو شاخه نمودند خوانین اکراک از وقوع این امر مخوف و هراسان شده اراده باز^{۱۰} گشتن اوطان خود داشتند که خبر ورود احمدشاه درآنی بهرات گوشزد خاص و عام گردید حضرت میرزا نظر بپمانه سازی و صلاح وقت اللهوردی خان را از حبس بر آورده در مقام دلجوئی سرکردگان رستم نژاد بر آمده مجدداً خبر ورود شاه درآنی بمقام جام و لنگر رسید شاهزاده غلاممقام عطف عنان از آن^{۱۵} مکان بسمت چناران نموده که از آنجا روانه ارض فیض بنیان گردد در ورود بچناران سرکردگان اکراک هر یک با جمعیت خود معاودت بمکان سکناى خود نموده شاهزاده با فرقه غلامان وارد مشهد مقدس و حقیقت اکراد را بعرض حضرت شاک رسانید شاهرخ شاه با نصرالله میرزا مصلحت نموده که نادر میرزا را باید^{۲۰} بسمت عراق بنزد کریم خان زند فرستاد که رفته او را ملاقات کرده و لشکری جرار یا سرداری نوی اقتدار از او گرفته با خود

Z. 3. Die Hs. schreibt hier u. im folgenden: اللهوردی خان قوچان.

بیاورد که رفع شر افغان نابکار بغیر از استمداد و معاونت حضرت کریم خان که تهمتن روزگار و سرکوب و گردن شکن سرکشان گردن فراز است صورتی دیگر بنظر نمیاید چنانچه همان وقت نادر میرزا حسب الامر از مشهد مقدس بر آمده بعزم رفتن عراق روانه و در ورود بطیس که سرحد خراسان و عراق است^۵ علی مردان خان زنسکوی ملازمت نموده از اراده و مکنون ضمیر نادر میرزا مطلع شده مانع رفتن او بعراق گردید و عرض نمود که نهضت حضرت میرزا بعراق برای امداد محض بدنامی و سرگشتگی سرداران و نامداران این بلاد است همان وقت بجمع اطراف و جوانب خطوط نوشته خوانین ذی شوکت با جمعیت را^{۱۰} بحرب افغان تحریک نموده بجمع آوری لشکر مشغول گردید از آن جانب احمدشاه از مقام جام و لنگر کوچیده و طی مراحل نموده بمحله موسوم بحلواتی که نزدینک مشهد است متعرب خسیام نموده حکم بساختن سنگر نمود و حضرت شاهرخى از فساد ضمیر شاه درآنی مطلع شده که مصمم بر گرفتن شهر^{۱۵} است و تا شهر مفتوح نشود از همان جا حرکت نخواهد کرد بنصرالله میرزا حکم فرمود که دروازه را خاک ریز کرده یک دروازه را برای آمد و رفت بگذارند مردمان و غلامان را برای حفاظت بسورج و خبرداری تقید نمود حسب الامر نصرالله میرزا بعمل آورده هر روز با قلیل سوار و پیاده و تفنگچی از قلعه بر آمده^{۲۰} از یک طرف خود را بسنگر احمدشاه زده جمعی را مقتول و زخمی و قبل از آنکه لشکر افغانه بجهت دفع شر او سلک جمعیت

Z. 1. Pag. ۱۳۹ Z. 10 hat die Hs. نابکار, hier mit ۲۰

خود را یکجا منعقد سازند باستعجال خود را بدروازه رسانیده
میرسانید بهمین نسوع مدتی با لشکر شاه در آنی که یکصد و
بیست هزار سوار بودند با هزار نفر پیاده و پانصد سوار زن و
خورد کرده جمعی کثیری از آن لشکرا زخمی و بقتل رسانید
۵ یک روز قریب دو هزار کس از لشکر افغان بیلغی که نزدیک
شهر بود رفته و خرابی بلغ مذکور دست انداز گردیدند نصرالله میرزا
اطلاع یافته پانصد نفر پیاده را بر داشته و خود ۳ پیاده از
شهر بیرون رفته و سیصد سوار را در نزدیکی خندق در یسکو
گذاشته که بوقت ضرورت حاضر باشند خود را با پیادهها با طرف
10 بلغ رسانیده پیادگان را بشلیک تفنگ امر نمود تفنگچیان
زحل نشان بیکبار شلیک نموده جماعه افغان متوحش بطرف
سنگر متوجه گردیدند که تفنگچیان آنها را از اطراف هدف
گلوله نموده جمعی را مانند برك درختان بر زمین ریختند تنه
رو بفرار نهاده سواران یسکو بر ایشان تاخته اکثری را بنوک سنان
15 جانستان از پای در آورده و برخی را طعمه شمشیر آبدار نموده
بقیة السیف خود را بسنگر رسانیده از تهور و جلالت نصرالله میرزا
با قلیل سوار و پیاده لشکر افغان محوف شده دیگر از سنگر
بیرون نیامدند آن روز هشت صد نفر از آن جماعه بقتل
رسید و در این وقت خبر جمعیت نادر میرزا و علی مردان خان
20 زنگویی و سایر سرکردگان و حرکت ایشان از طبس بسمع شاه

Z. 8. Dies vermutlich türkische Wort vermag ich nicht nachzuweisen. Ebenso Zeile 14. Die Lesung ist ziemlich sicher.

در آنی رسید شاه مذکور چهار هزار نفر سرکردگی رسول خان
قوللوقاسی بمقابل نادر میرزا فرستاد و در نزدیکی محلات گوناباد
تلاقی فریقین شده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم دلاوران [نادر میرزا]
وزیده لشکر افغانها از پیش بر داشته نصد و پنجا و پنج نفر
با رسول خان سردار طعمه شمشیر غازیان شیرشکار گردیده رایست 5
افغانی نگونسار و ما بقی راه فرار اختیار و محمد رضا خان ولد
عبدالعلی خان عرب میبش مسمت که در آن لشکر شرارت آثار که
برای اصلاح امور آن دیار آمده استقرار داشت مقتول و خود را
با محمد شاه رسانیده حقیقت را بعرض رسانیدند احمد شاه متوحش
شده جهان خان را با هشت هزار سوار و نصیر خان بلوچ را با شش 10
هزار پیاده بحرب میرزا و علی مردان خان فرستاد علی مردان خان
بعد از فتح وارد ترضیز و بتدارک سفر مشهد بحرب شاه در آنی
مشغول جمع آوری سپاه گردید در این بین خبر رسیدن جهان خان
و نصیر خان و هشت هزار سوار افغان بشش فرسخی سلطان آباد
که محل سکناى عبدالعلی خان است رسید علی مردان فرصت 15
استمداد از سرکردگان اکراد و سایر بلاد نیافته با جمعیت
خود از سلطان آباد حرکت بقلعه بالامکان که چهار فرسخی
لشکر افغان بود وارد گردید افغانه مطلع شده محوف و بسبب
کم آبی همان شب از آن مکان کوچیده دو فرسنگ بعقب رفته
از خوف علی مردان خان در اطراف خود سنگری ساخته جهازات 20

Z. 2. statt قوللوقاسی der Hs. nach pag. ۱۴۳ Zeile 9, wo der Titel richtig geschrieben ist. (cf. Fasc. I, p. 28, Anm. 3).

لشتران را بجهت حفاظت بر بالای آن گذاشته در پناه او خریدند علی مردان خان همان شب جمعی را بقلعه موسوم بکردوی فرستاده علی الصباح با نادر میرزا کوچیده بقلعه مذکور وارد و طرح جنگ انداخته لشکر افغانه صرفه در جنگ میدان ندیده از ترس ضریحست دلاوران سنگسرا مأمون خود مقرر و همگی مستعد حرب نشسته بمیدان حرب بر نیامدند علی مردان خان از توقم جماعه افغان مطلع گشته رویه حزم و احتیاط را از دست داده دلیرانه با جمعیت خود یورش بر سر سنگر آورده خود را به نزدیک سنگر رسانیده که بیکبار لشکر بلوچ و افغان 10 بشلیک زنبورک و تفنگک دست کشاده مانند تگرگ گلوله بر دلاوران باریدن گرفتند علی مردان خان با شش صد نفر از غازیان بضرر گلوله مقتول و لشکریان که خود را بی سردار دیده با نادر میرزا فرار نموده معاودت بقلعه کردوی نمودند و لشکر افغانه از سنگر بر آمده قلعه مذکور را محصور و در شب دویم نادر میرزا با غلامان 15 خود از قلعه بر آمده عزم سلطان آباد گردید افغانه مطلع شده سد راه و برای گرفتن میرزا جد و جهد نمودند حضرت میرزا که از چهار جانب راه را بر خود مسدود دید متهورانه خود را بسپاه افغان رده دو نفر را به تیغ آبدار از اسب غلظانیده با چند نفر از غلامان از میان سپاه افغان بیرون آمده خود را 20 بسلطان آباد رسانید و در روز قیام از جنگ و شکست و قتل علی مردان خان نوشته شاه قلی خان وزیر شاه در آنی بعلی مردان خان رسیده بود مضمون اینکه دو روز حرب را موقوف دارید که آنچه خواهش شما است شاه در آنی بعمل آورده حکومت طمون و

طمس و غابین و کونایاد و سایر بلاد متعلقه بشما تفویض گشته نزاع از جانبین بر خواهد خواست و در این باب جهان خان و نصیر خان م نوشته شد که حرب را موقوف داشته بموجب فرمان شاهی مترصد مراجعت باشند بعد از نوشتن این خطوط وزیر با تدبیر بعرض احمد شاه رسانید که تمام ملک خراسان 5 باین دولت در اطاعت و انقیاد را بسته مستعد حرب و جدال میباشند و مدتیست که بنندگان شاهی با سرانجام دارای وارد این دیار گردیده و مشهد مقدس را محصور دارند هنوز فتح الباقی نشده بعلاوه آنکه رسول خان قولر اراسی با جمعی کثیر در جنگ علی مردان خان در معرکه جدال قتیله گردیده هر گاه 10 سرداران و نامداران خراسان با یکدیگر اتفاق کرده عقابله پردازند کار بسیار مشکل و رسیدن قلیلی از این لشکر بقندهار از ضرب و ستم مردان کارزار این ملک و دیار بنظر نمیاید و در این اوقات اذوقه و رسد م باشکر نمیرسد و برودت هوا م غازیان را بی دست و پا کرده صلاح در این است که با نصرالله میرزا و 15 علی مردان خان بهر نوع مصلحت دانند صلح کرده ولایات متعلقه عمر یک را باو وا گذاشته امسال بهرات و قندهار مراجعت کرده بعد از نوروز قیروز با تدارک شایان مراجعت نموده به تمشیت و تسخیر این ماسک پردازند احمد شاه تدبیر وزیر را پسندید فرمان باسم جهان خان و نصیر خان نوشته که بهر نوع 20 دانند با علی مردان خان صلح نموده مراجعت و برکاب حاضر شوند و مقرر نمود که اسپهای خاصه را نعلبندی کرده مهیا باشند که اثر خیر شکست جهان خان و نصیر خان برسد فی الفور بسمت

هزات روانه میشوند و شاه قلی خان را بجهت مصالحه مشهد مقدس خدمت حضرت شاه رخ شاه فرستاد وزیر مذکور وارد مشهد مقدس و بیزارت روضه رضویه علیه السلام مشرف و بعد از زیارت بچهار بلغ رفته شرف ملازمت شاه رخ در یافته بعرض رسانید که شاه درآنی بجهت زیارت آمده نه از برای جنگ و جدال و قبل از این مشهد مقدس را بامناهی دولت سپرده اند حضرت شاهی چرا در صلح بسته در مقام جدال بر آمده اند شاه رخ شاه فرمود که ما را هم با شاه درآنی جنگی نمیباشد نصرالله میرزا که گم و سرد روزگار را ندیده است نظر بسلوک شما بنام بر حرب گذاشته است شما رفته او را رضامند کرد 10 شاه درآنی برای زیارت تشریف بیاورند شاه قلی خان خدمت حضرت میرزائی آمده عرض مدعا نمود حضرت میرزا فرمودند که اگر عرض شاه درآنی زیارت کردن است خود با چند نفر از مخصوصان تشریف آورده فیص یاب کردند شاه قلی خان بعرض رسانید که شاه درآنی از سه ماه است که وارد این ملک گردیده و از جانب حضرت شاهی کسی سبقت بملاقات نکرده الحال چگونه حاضر جمع خواهند بود که خود به تنهایی تشریف بیاورند حضرت میرزا جواب این را موقوف بر ملاقات حضرت شاه رخ و والد خود گذاشته بعد از ملاقات خود با والد بزرگوار صلاح در این دیدند که شاه قلی خان دوست محمد خان ولد خود را با چند نفر افغان در شهر گذاشته و خود با حضرت شاهی از مشهد بر آمده روانه اردوی احمد شاه گردیدند احمد شاه از آمدن

Z. 19. statt des والد der Handschrift.

حضرت شاه رخ می مطلع شده تا در بارگاه باستقبال آمده حضرت شاهی را باعزاز داخل بارگاه نموده در یک مسند با یکدیگر نشسته طرح دوستی و مواخذات بعمل آورده برای استحکام مودت شاه درآنی صبیحه مرضیه حضرت شاهی را بجهت تیمورشاه ولد خود خواستگاری نموده تحایف و هدایای بسیار از نظر شاه رخ شاه 5 گذرانید شاه ذی جاد روانه مشهد مقدس و بعد از ورود دوست محمد خان و خوانین افغان باردوی احمد شاهی خبر قتل علی مردان خان و عزیزیت نادر میرزا در لشکر افغان انتشار یافت شاه درآنی از استماع این خبر مسرور شده شش هزار سوار به تسخیر قلعه گلستانه من مضافات مشهد مقدس که تمام سکنه 10 آنجا سادات علام مقام ذوی الاحترام بودند فرستاد اهالی آن قلعه از فرستادن لشکر بیخبر و بخاطر جمع در مکانهای خود بودند که لشکر افغانه رسیده بدون جنگ و جدال داخل قلعه مذکور گردیدند جمعی از سادات را مقتول و برخی را دستگیر کرده و اموال و اسباب اهالی آنجا را نهیب و غارت و اسرا که نزد احمد شاه 15 آوردند قزلباشیه که در اردو بودند اسرا را خریداری کرده روانه مشهد مقدس نمودند و جهان خان و نصیر خان بعد رفتن نادر میرزا بسلاطین آباد از منزل خود کوچیده وارد سلطان آباد نادر میرزا و عبدالعلی خان که در قلعه بودند بامر قلعه داری پرداخته لشکر افغان مذکور قلعه را محاصره نمود جوانان دلاوران 20 جمعی از قلعه بر آمده در میان باغات با افغانه طرح جنگ انداختند جمعی از لشکر افغان را طعمه شمشیر آبدار نموده لشکر افغان از خیرگی دلاوران متوهم شده نیم فرسنگ از باغات

دور رفته اطراف خود را بستنگر مستحکم نموده در فکر حرب بودند که فرمان شاه درآئی رسید که با نادر میرزا صلح نموده از هاجا بر گردند جهان و نصیرخان بموجب حکم احمدشاه از در صلح بر آمده مضمون فرمان را گوشزد نادر میرزا و عبدالعلی خان کرد^۵ مصمم مراجعت گردیدند عبدالعلی خان چند رأس اسب بسرداران افغان داده لشکر افغان از آنجا کوچیده روانه اردوی شاه درآئی گردیدند و برای جهان خان و نصیرخان ۴۰ چهار رأس اسب فرستاد بعد از ورود به لشکر احمدشاه برای انجام امر وصلت مجدداً شاه قلی خان را بمشهد مقدس بخدمت حضرت ۱۰ شاه رخ شاه با چند زنجیر قیل و تحایف بسیار برای نصرالله میرزا همراه وزیر فرستاده و بخطاب فرزندی حضرت نصرالله میرزا در خطوط باد فرموده بعد از ورود شاه قلی خان خدمت حضرت شاه رخ و گذرانیدن هدایا بخدمت حضرت میرزائی درخواست اسب سواری نصرالله میرزا که موسوم بغریب و عدیل او در ملک ۱۵ خراسان نبود بجهت احمدشاه نمود نصرالله میرزا اسب مذکور را بحضور طلبیده تسلیم وزیر نمود وزیر بر خاسته جلو اسب را گرفته گرنش بجا آوردند همان ساعت روانه حضور شاه درآئی گردید احمدشاه از دیدن اسب مشعوف شد «خیمه علیحد» بجهت اسب نزدیکی سراپرده استاده کرد بعد از دو روز علیاجانب ۲۰ گوهرشاد بیگم بنت حضرت شاه رخ را بعقد تیمورشاه بر آورد سرکردگان افغانه با روسا و بزرگان لشکر افغانی باعزاز تمام عودج زرنکار شاهزادها به لشکر رسانید احمدشاه و بقیه سپاه استقبال نموده بآیین شاهان مکان مقرر فرود آوردند بعد از اتمام امر

طوی سرکردگان افغان بخدمت شاه درآئی آمده بعرض رسانیدند که الحال ماندن در خراسان بسبب سرکشی دلاوران این مملکت بجز زبان سودی نخواهد بخشید رفتن بقندهار صلاح دولت است و اثر تأخیری در این امر واقع شد کار بقساخ خواهد کشید و امری پیشرفت خواهد شد شاه درآئی از گفتگوی سرداران^۵ از خواب غفلت بیدار شده و بجهت مصلحت وقت خاموش ماند و از مدتها بود که بازار جذام مبتلا و در این اوقات آزار مذکور شدت نمود رضا به برگشتن بسمت هرات و قندهار گردید و افغانه از شدت آزار او بسیار محوف و همان ساعت عطف عنان بجانب هرات نمود و در ورود بهرات چند روز^{۱۰} در آنجا مقام نموده آزار او بحدی شدت نمود که کرم در دماغ او افتاده که در وقت اکل کرم از دماغ بدهن او میافتاد از این سبب به پشت افتاده دیگری بقاشق آش و طعام بخلق او میریخت آخر الامر کار او بجای رسید که سخن او را کسی نمیفهمید مگر یاقوت خان خواجهمسرا که بخدمت قوللراقاسی گری^{۱۵} سرافراز بود و در اواخر او ۴ سخن او نمیفهمید احمدشاه عاجز و مضطر شده هر سخنی را بدست خود مینوشت یاقوت خان دریافت کرد اجرا مینمود افغانه شاه مذکور را باین حال بر داشته روانه قندهار گردیدند در ورود بقندهار شاه درآئی احوال خود را دیگرگونه دیده بامر وصیت پرداخت هرات و توابع آنرا^{۲۰} به تیمورشاه وا گذاشته او را روانه هرات نمود و قندهار را بولد

Z. 7. Die Hs. hat falsch: جزام.

Z. 15. Die Hs. hat wieder: قوللراقاسی.

دویم خود سلیمان شاه نامزد نمود کابل را بولند دیگر که پرویز نام داشت و اسکندر شاه را ولیعهد و او را بسمت پنج آب مأمور فرمود و خود از قندهار کوچیده در سه منزلی قندهار که محل سکناى ایلات افغان و خوش آب و هوا میباشد نزول و آزار پیاده شدت کرده در اواخر ماه جمادى الثانی سنه ۱۱۸۵ دنیای فلکی را وداع نموده بسرای آخرت شتافت امرا و اپنای دولت احمدشاهی از خوف ایلات افغان در صورت اطلاع آنها و نهیب و تاراج اساسه سلطنه این خیرا مخفی داشته محافه ساخته و نعره را در میان محافه گذاشته بدستور ایام حیات موافق قاعد و 10 قانون سلطنت از آن مکان کوچیده روانه قندهار گردیدند دختر شاه قلی خان وزیر که زوجه شاه سلیمان بود از فوت شاه درانی مطلع شده باستعجال قاصدی به قندهار به نزد زوج خود سلیمان شاه فرستاده او را از فوت پدرش اطلاع داد و باو نوشت که پیش از اطلاع برادران و سرداران دیگر بند و بست سلطنت را 15 باید کرد.... و نعره را آورده در یک منزلی قندهار حقیقت را ظاهر نمودند سلیمان شاه سیاه پوش شد نعره را بشهر آورد در باغچه که نزدیک دولتخانه شاهی بود مدفون نموده و خود بر تخت سلطنت جلوس نموده چون خیر جلوس او به تیمورشاه رسید لشکر اطراف هرات را فراهم آورده روانه قندهار گردید سلیمان شاه

Z. 15. Hinter *کرد* باید *گرد* scheint eine grössere Lücke. Der Gedankengang wäre etwa so fortzuführen: Sulaimân Sâh verliess auf das Schreiben seiner Frau hin Kandahâr, und traf die Offiziere auf ihrem Marsche nach K. «Sie brachten den Leichnam zu ihm, etc.»

از اراده او مطلع شده با شاه قلی خان وزیر مشورت و چند قاطر را اشرفی حمل نموده بسمت قلات که مکان سکناى جماعه غلیجه است بصحابت دوست محمد خان ولد وزیر فرستاد که هر قدر لشکر بیشتر شود بزودی سرانجام نموده خود را بقندهار برساند و ولد دیگر وزیر که شیر محمد خان نام داشت بسمت بلوچستان 5 به نزد نصیر خان بلوچ جهت کمک و امداد فرستاد عبداللہ خان دیوان بیگی که یکی از رؤسای افغان و از شاه سلیمان رنجیده خاطر بود بوقت عصر از قندهار بدون اطلاع بر آمده بمیان ایل خود رفت جماعه ابدانی که از سلیمان شاه مذکور بسبب تشیع او [و] قتل جمعی از افغانه که در ایام احمدشاه از او بوقوع رسیده 10 بود متوحش و باعث رفتن عبداللہ خان که رئیس ایشان بود یکیک و دودو از قندهار بر آمده خود را بمیان ایل بخانهای خود میسرانیدند سلیمان شاه از حرکات آنها مطلع شده بر خوردار خان را بحفاظت شهر و منع رفتن مردمان نمود و اختیار دروازه شهر را به بر خوردار خان وا گذاشت خان موصوف بحراست پرداخت و 15 خبر آمدن تیمورشاه انتشار یافت دوست محمد خان از استماع این خبر مضطرب شده قبل از جمعیت فرقه غلزیه روانه قندهار گردید در عرض راه بمیان ایل عبداللہ خان در ظاهر با او از راه مواسات بر آمده در خفیه جمعیه را تعیین نموده که اگر اراده رفتن کند او را بیرون رفتن از میان خیل ندهند و خبر قید دوست محمد خان 20 در قندهار انتشار یافت والده او بیقراری و اضطراب نموده وزیر را

Z. 7. *دیوان بیگی* unsicher. Die Hs. hat *نیکي*; der erste Theil ist sehr undeutlich geschrieben.

رفتن بایل عبداللہ خان ترغیب نمود خان موصوف مصمم رفتن
 گردیدہ سلیمان شاہ در سد و منع بر آمدہ مفید نیفتاد
 وزیر مذکور ولدان خود را کہ شکر اللہ خان و دیگری آزاد خان نام
 داشت با دو نفر از ہشیرہ زادہا ہراہ گرفتہ بہ سمت ایل روانہ و
 ۵ خیمہ عبداللہ وارد گردید عبداللہ خان ہر پنج نفر را گرفتہ حبس
 و عریضہ بہ تیمورشاہ نوشتہ گرفتن وزیر و ولدان او را اطلاع
 دادہ بعد خود ہم محبوسین را ہراہ بر داشتہ روانہ لشکر تیمورشاہ
 گردیدہ در منزل سیاہ من مصناف ہراہ بہ لشکر تیمورشاہ رسیدہ
 وزیر و محبوسین را بہ نظر او رسانید ہمان وقت وزیر را با محبوسین
 10 بقتل رسانیدہ با لشکر بہ سمت قندہار مرحلہ پیما گردید بعد از
 قتل وزیر و فرزندان و ہشیرہ زادہا و امیر تیمورشاہ روانہ قندہار
 گردید سلیمان شاہ از وقوع قتل وزیر و فرزندان و میل جماعہ
 افغانہ بآن طرف بی استقلال و خایف گردیدہ کلام اللہ را وسیلہ
 نجات خود نمودہ جمائل و باستقبال ہرادر از قندہار بر آمدہ در
 15 دو فرسخی با تیمورشاہ ملاقات نمودہ قرآن را بہر دو دست گرفتہ
 بجهت عفو جرائم شفیع نمود تیمورشاہ قرآن را گرفتہ بوسیدہ بر
 سر گذاشت و ہرادر را در بر کشیدہ دلجوئی بسیار نمودہ باتفاق
 روانہ قندہار گردیدند ہا جا تیمورشاہ در پیش و سلیمان شاہ
 در عقب باین نہج وارد قندہار ہنگی علی قدر مراتب ہم پیشکشہا
 20 گذرانیدہ مورد نوازشات گردیدند ہر خوردار خان از خوانین مشہور

Z. 11. Vielleicht ist zu lesen: چون امیر الحج و so liesse
 sich wenigstens die notwendige Conjunction am leichtesten
 ergänzen.

افغان و از شرارت و بدنقسی او ابلیس لعین از تپس در زاویہ
 کم نامی مخفی و مستور میبود اگر بذکر احوال او پردازد بطول
 میجامد یکہ فقرہ از رفتار و گفتار او مسطور میگردد کہ در
 آن روز کہ سلیمان شاہ باستقبال تیمورشاہ از قندہار روانہ شد آن
 ملعون در شہر بود اتفاقاً تابوت مردہ را از کوچہ کہ خانہ او بود
 بجهت دفن میبردند ہر خوردار مذکور مطلع گردیدہ بر سر راہ
 آمدہ عنفاً تابوت مردہ را بر زمین زدہ روی مردہ بیچارہ را کشودہ
 و کارڈ از کمر کشیدہ گوش و بینی مردہ را برید خطاب باو
 نمود کہ ای مردہ وقتیکہ بہ نزد مردگان دیگر رسیدی بشو کہ
 خبردار باشی کہ ہر خوردار از عقب خواهد آمد و سزای ہراہ 10
 خواهد داد بہر تقدیر خان ملعنت نشان در ایام احمدشاہ بضبط
 و نسق لشکر مأمور و در این آوان از طرف سلیمان شاہ بہ بند
 و بست قلعہ قندہار مقرر و سلطنت سلیمان شاہ منظور شد یوں
 از ورود تیمورشاہ بقندہار و نتیجہ بر عکس مترنزل و محرف
 گشتہ خود را مقبرہ احمدشاہ رسانیدہ ریسمانی در گرن و بنج 15
 ریسمان را نزدیک حد کوبیدہ نشست بعد از دو روز کہ تیمورشاہ
 برای فاتحہ و زیارت قبر احمدشاہ آمد ہر خوردار را دید کہ غران
 بداختر مانند میمون در سر قبر پدر بامید عفو جرائم بنج دور
 و مصدر گردیدہ شاہ مذکور خط نسیمان بر صفحہ عصیان او
 کشیدہ او را دل آسا نمودہ با خود ہراہ گرفتہ بکان خود معاودت 20
 و فرمان بنام نصیرخان بلوچ کہ در نزدیکی قندہار سکنا داشت
 مبنی بر جلوس خود [و] طلب شیر محمد خان ولد وزیر نوشتہ با
 خلعت فرستاد و فرمائی دیگر بچہان خان کہ در پشاور در خدمت

اسکندر شاه بود باین مضمون مسطور مرقوم گردید که برادر کاکمکار و ولیعهد نامدار اسکندر شاه را بر داشته و زود خود را محصور رسانند و شقنه علیحده ۴ با اسکندر شاه مبنی بر طلب نوشته ارسال داشت نصیرخان در فرستادن شیرمحمدخان تعلل ورزید ۵ و جهانخان بمضمون فرمان اطاعت نمود با اسکندر شاه از پشاور بر آمده وارد کابل و پرویز ولد اصغر احمد شاه که در آنجا بود همراه گرفته روانه خدمت تیمورشاه و در قندهار بکاب تیموری رسید شاه موصوف برادران را احترام و جهانخان را محبوس و زمان خان برادرش را چوب بسیاری زده مبلغی بعنوان جریمه از جهانخان و برادرش گرفته جهانخان را حسب الاستدعی خواندین افغان از حبس بر آورده بقید نظر میداشت بعد از فراغ از مقدمات از قندهار کوچید روانه کابل در ورود با آنجا سرای احمدشاه آنچه بود بحیضه ضبط آورده و خواجه سرای که در ایام احمد شاه صاحب اختیار کابل و لده پرویز بود چوب بسیاری ۱۶ زده اموال او را ۴ گرفته با برادران بدستور ایام پدر بنا بر سلوک گذاشته همگی را در حرم سرا جای داده بوقت اکل طعام همه برادران را به نزد خود طلبیده اسکندر شاه را با خود و سلیمان شاه و پرویز را با یکدیگر در اکل شریک و دیگران را بدستور سابق با ولدان لقمان خان که از عهد احمد شاه در حرم سرا میبودند ردیف ۲۰ نموده و هنگام سواری بدستور پادشاهان خود در پیش اسکندر که ولیعهد بود از عقب و سلیمان و سایر برادران بعد از اسکندر میفرستند بعد چندی برخوردارخان و پیر دوست خان را

Z. 12. Die Hs. hat احمدشاه سر.

با جمعی از سپاه بسمت بلخ فرستاد در نزدیک قندهار از قبادخان اوزبک شکست خورده لشکر متفرق و سرداران فرار نموده به لشکر تیمورشاه ملحق گردیدند قبادخان نظر باین فتح نمایان مصمم کابل و اراده حرب تیمورشاه نمود از طالع تیمورشاهی یکی از خویشان او که از او نفاق خاطری داشت در شب او را ۵ بقتل رسانید از انتشار خبر قتل او مجدداً تیمورشاه برخوردارخان را با جمعی از سپاه قزلباش و افغان بسمت بلخ فرستاد چون مقابل کوفی نداشت خان موصوف شهر بلخ و اطراف او را بحیضه تسخیر آورد چند رأس اسپ بلخی و قریب سی صد نفر غلامان قلمی خدمت تیمورشاه فرستاد چون در آن وقت زمستان ۱۰ شدت داشت بجای حرکت نکرد در بلخ قشلاق نموده بعد از نوروز سلطانی بموجب میعاد که از محاللات مستأجری داخل خزانه تیموری نگردید فرمانی باسم شیخ عبداللطیف خان که در آن آوان برتبه وزارت سرافراز بود صدور یافت که از عمال و مستأجوران زر سرکار را بوصول رسانیده انفاق خزانه نماید وزارت پناه ۱۵ حسب الحکم بهمه جا محصلان تعیین نمود برای رسانیدن زر بعبدالحق خان سدوز که شکارپور را بشش لکن اجاره نموده و تا آن زمان دیناری انفاق خزانه نکرده بود محصل فرستاد

Z. 11. Hinter ... قشلاق نمود scheint wieder eine Lücke; wenigstens fehlt das Verbum finitum. Da weiter unten Berkhurdâr Khân noch in Balkh sich befindet, so kann nicht viel weggelassen sein. Vielleicht ist نمود statt نمود zu lesen, wofür das vor fehlende در بلخ spricht.

عبدالخالق خان مذکور برادر خود را برای تحصیل فرستاده بود در جواب وزارت پناه گفت که تا حال زر نرسیده است هر وقت خواهد رسید بخوانه باید خواهد شد شیخ عبداللطیف خان برای تأکید چند نفر دیگر بر عبدالخالق خان محتمل تعیین فرستاده خان موصوف چون زر موجود نداشت از خوف محصلان شبان شب با یک نفر پیش خدمت بسمت قندهار روانه شد تیمورشاه از فرار او مطلع شده جمعی را برای گرفتن او فرستاد سواران تلاش بسیاری کرده او را نیافتند بر گشته بعضی رسانیدند عبدالخالق مذکور بمیان ایل غلججه رفته شب را در آنجا بسر 10 یوده روز دیگر از آنجا روانه شده خود را بجماعه ابدالی رسانیده بعد از ملاقات با سرداران و صاحب اختیاران ایل لب بشکوه و شکایت تیمورشاه کشود سرداران و قاطبه ایلات که از تیمورشاه ناخوش بودند عبدالخالق مذکور را بسرداری خود اختیار و خطاب شایع موسوم و با بیست هزار سوار جرّار افغان روانه 15 قندهار و در ورود در آنجا قندهار را محصور نموده همایون شاه ولد تیمورشاه که در سن ده سالگی و از جانب پدر نایب بود با ولد میر هزار خان علی کوزه که نایب همایون بود بدست آورده قندهار را متصرف و سرانجام احمدشاه هر چه بود بحیطه ضبط آورده و از تجار آنجا پنج شش لک روپیه گرفته بجماعه افغانه تقسیم 20 و بهرات و سند و بلوچستان و ایلات غلججه.... مبنی بر استقرار پادشاهی خود و اطاعت آنها بسطنت و بغی از تیمورشاه نوشته

Z. 20. Vor مبنی ist wohl ein خطّ einzufügen.

فرستاده و برادر خود را با لشکر از قندهار بر آمده روانه کابل گردید از استماع این خبر تیمورشاه مضطرب و امرا و سرداران اطراف کابل و جلال آباد و پشاور را فرمان نوشته احضار نمود احدی اطاعت فرمان نکرده جواب م نوشتند تیمورشاه جعفرخان کابلی و صادق خان ولد و محمد خان جوانش را با یک هزار سوار بجهت 5 محافظت قلعه غزنین مأمور و برخوردار خان که در بلخ بود با لشکر احضار نمود و سرداران که در لشکر تیمورشاه بودند هر یک را رأی جدا و خواهش خود رویه نفاق را پیش نهاد خاطر کرده منستظر ورود عبدالخالق خان بودند والده تیمورشاه که احوال سرداران و لشکرها مختل دید عبداللخان مامیژه که در 10 ایام احمدشاه صاحب جمعیت و مرتبه و خدمت دیوان بیگمتری مقرر بود در حرم به نزد خود طلبیده دست تیمورشاه را گرفته بدست او داد و چادر خود را بر سر او افکند و گفت این پسر شاه در آنرا بنو سپردم اگر چه در میان افغان چادر بر سر کسی انداختن علامت دخیل شدن است چون ولد عبداللخان 15 و جمعی از اوایل او در لشکر عبدالخالق بودند فایده از این گفتگو و دخیل شدن مترتب نگردید تیمورشاه زیاد مضطرب گشته بوقت عصر خوانین و سرکردگان قزلباشیها را به نزد خود طلبیده بزبان عاجزبیاں اظهار استمداد و اطاعت از ایشان نمود

Z. 1. hat die Hs. Wie dem hier vorliegenden Anakolouth abzuhelpfen ist, vermag ich nicht zu sagen.

Z. 10. Hs.: لشکرها مختل را ist notwendig zu streichen.

Z. 12. Die Hs. hat: در حرم.

خواینین گفتند که ما قریب بیست سال است که با فرقه افغان در قندهار و کابل بسر برده ایم هر چند عداوت این فرقه با ما از قدیم الایام میباشد لکن الحال در ظاهر بسبب یکجا بودن و معاملات فی الجمله دوستی بهم رسیده اگر حالا ما با این جماعه ۵ حرب کنیم دو صورت است یا فتح خواهد شد یا شکست در صورت فتح کردن پادشاه بسبب قومی باز ایشان را مرعات و راتق و قاتق مهمات سلطنت کرده جماعه قزلباش را خواهند پرسید و این جماعه هر یک از سرداران قزلباشیها به بهانه بقتل میرسانند در صورت شکست این جماعه تمامی اهل ایران ۱۰ که در این بلاد میباشد نهیب و قتل و غارت خواهند نمود تیمورشاه قسم یک نمود که هر گاه در این وقت فرقه قزلباش با من یاری و اعانت نمایند و فتح از جانب ما بشود قتل افغان را با اختیار شما وا گذاشته هر کس از قزلباش که سری از افغان به نزد من بیاورد پنجاه تومان میدم و سلوک بسیار ۱۵ خواهم کرد خواینین و سرداران نظیر باضطرار و عاجز و قسم و وعدهای او قبول حرب افغان نمودند تیمورشاه سان لشکر قزلباشیها دیده قریب بشش هزار سوار بقلم آمد سرداران مذکور بعرض رسانیدند که الحال توقف در این حرب جایز نیست باید توکل بر آفریننده جز و کل کرده بحرب شتافت هر چه ۲۰ خواعش الهی است خواهد شد تیمورشاه همان وقت سوار شده با جمعیت خود و توپخانه آهننگ حرب عبدالحالق نمود عبدالحالق خان در ورود بغزنین مردم قلعه دروازه را کشود غزنین را به تصرف او دادند عبدالحالق جعفرخان و صادق خان را

طلبیده دلداری و با هزار سوار در نزد خود نگاه داشت در روز دیشگر عبدالحالق را اسهال قوی عارض گردیده که او بیحال و ناتوان نمود اراده داشت که دو سه بیوم در غزنین توقف نماید جماعه افغانه قبول نکرده قسم نمود که تا دروازه کابل در جای مکت نمایند عبدالحالق را سوار انباری فیصل کرده روانه کابل ۵ گردیدند در عرض راه قزولان یکدیگر را دیده خیمه سرداران خود رسانیدند برخوردارخان که از بلخ آمده بود در شش فرسخی لشکر تیمورشاه با لشکر خود فرود آمده در آمدن تعقل میوزید و خواینین قزلباشیه از کثرت لشکر افغانه که بیست و پنج هزار سوار بود از فرج مایوس و توکل بر خدا کرده مستعد ۱۰ شهادت میبودند که لشکر عبدالحالق از دربند مشهور بشش گاو نمایان گردید تیمورشاه با سرداران قزلباشیه دهنه دربند را گرفته توپخانه را بطرف دست راست و زنبورکخانه را در طرف چپ قرار داده سوار را در وسط نگاه داشته چهار صد نفر غلامان قلماق ترک را بحرب افغان مأمور نمود غلامان مذکور در دهنه ۱۵ دربند طرح جنگ انداخته بکمان داری مشغول شدند جماعه افغان که قزلباشیه را مستعد حرب دیدند لشکر خود را سه تیپ کرده یک دسته در میان و دو دسته از دو طرف دامن کوه را گرفته جمعی را بحرب غلامان قلماق فرستاده با غلامان در آویختند تیمورشاه توپچیها را با زنبورکچیها فرمود که از طرف چپ تزلزل ۲۰ در ارکان وجود افغانه انداخته از ضرب گلوله تیپ از طرف دست راست را متفرق و پهای ثبات آنها از جا بدر رفته از فراز

Z. 12. statt سرداران der Handschrift.

ADDENDA ET CORRIGENDA.

- Pag. ۷۴ Zeile 1. Hinter در اواخر füge..... ein. Man erwartet etwa: در اواخر ایام سلطنت نادری.
- » ۸۰ Zeile 3 liess خون ریزی.
- » ۸۴ » 7 » نون statt تیر. Ebenso Pag. ۸۵ Z. 14.
- » ۸۴ » 18 » اسقرار statt اسقرار. Ebenso Pag. ۸۵ Z. 1.
-

VORWORT.

Persian Mss. in the Brit. Mus. I, 213), werde ich demnächst an einem andern Orte eine eingehende Untersuchung veröffentlichen.

Was den Text des vorliegenden Fascikels anbelangt, so habe ich mich trotz E. Beers Ausführungen in den Göttinger Gel. Anz. 1892, p. 580 ff. doch nicht entschliessen können, die indische Orthographie des Persischen durchzuführen. Es ist mir im höchsten Grade unwahrscheinlich, dass ein gebildeter Perser wie Emin, der etwa im 30. Lebensjahr erst der Heimath den Rücken gekehrt hat, selbst nach ungefähr 25jährigem Aufenthalte in Indien seine Muttersprache in einer lautlich corrumpten Form niedergeschrieben haben sollte. In seinen Wortschatz ist natürlich vieles aus dem indischen Persisch übergegangen, — dafür haben wir in dem Tārīkh genug Beispiele —, aber dass er die lautlichen Eigentümlichkeiten des Isti'māl-i Hind schriftlich wiedergegeben haben sollte, halte ich für gänzlich ausgeschlossen. Dazu kommt, dass die Handschrift regellos durcheinander bald in persischer, bald in indischer Orthographie schreibt, ohne dass ein Überwiegen etwa der indischen Schreibung festgestellt werden könnte. Da sich nun aus einigen Anzeichen mit genügender Sicherheit folgern lässt, dass die Berliner Handschrift die Copie einer andern ist, und da ihre Schriftzüge durchaus indischen Ductus haben, also ihre Anfertigung in Indien, möglicherweise durch einen Inder, höchst wahrscheinlich ist, so möchte ich die Spuren des Isti'māl-i Hind dem Abschreiber, und die ebenso häufige reinpersische Orthographie dem Original zugeschrieben wissen.

Ich habe mich daher bemüht, die persische Rechtschreibung streng durchzuführen. Wenn im Einzelnen hier und da noch gefehlt ist, so möge man bedenken, dass es immer

VORWORT.

sehr schwer hält, sich von dem vorliegenden Material, besonders wenn dies aus nur einer Handschrift besteht, zu emancipieren.

Im übrigen schulde ich gerade der erwähnten Anzeige Beers vielen Dank, und ich hoffe, dass in der grammatischen Behandlung des Textes im vorliegenden Hefte der Einfluss der Beerschen Aussetzungen nicht zu verkennen sein wird.

Die noch zu veröffentlichenden Theile des Werkes, in der Berliner Hs. 181 fol., enthalten die Geschichte des westlichen Persiens von Nādīrs Ermordung an bis 1196 H.

Ich hoffe, dass es mir möglichst bald vergönnt sein wird, diese höchst wichtige und ausserordentlich interessante Geschichtsquelle zum Druck zu bringen.

Indices nach Art der zum fasc. I gegebenen, sollen dann dem letzten Hefte folgen.

Herrn Dr. Andreas, an dessen Kenntnisse und grosse Belesenheit ich im Verlaufe der Arbeit gelegentlich zu appellieren nötig hatte, sei für seine stets bewiesene Hilfsbereitschaft auch an dieser Stelle mein bester Dank ausgesprochen.

Berlin, im August 1896.

OSKAR MANN.

22

ع ۵۵۸

DAS MUJMIL ET-TÂRÎKH-I BA'DNÂDIRÎJE

DES

IBN MUHAMMED EMÎN ABU'L-HASAN AUS GULISTÂNE.

[Fasc. II: GESCHICHTE DES AHMED ŠÂH DURRÂNT].

NACH DER BERLINER HANDSCHRIFT HERAUSGEGEBEN

VON

OSKAR MANN.

BUCHHANDLUNG UND DRUCKEREI

FORMALS
E. J. BRILL

LEIDEN — 1896.

DAS MUJMIL ET-TÂRÎKH-I BÂDNÂDIRÎJE

DES

IBN MUHAMMED EMÎN ABU'L-HASAN AUS GULISTÂNE.



